کد خبر: ۴۹۵۳۰۳
جمعه ۹ شهریور ۱۴۰۳ ۷:۲۹

یادداشتی به قلم محمدمهدی اسدزاده

مروری برکتاب تاریخ اساطیری ایران

در هنگام پژوهش درباره پیشینه فرهنگ ایران‌زمین، یکی از دوستان، این کتاب را به من شناساند و من این کتاب را از کتابخانه ابوریحان بیرونی شیراز در خردادماه ۱۴۰۳ گرفتم.

به گزارش خبرنگاران گروه فرهنگ، هنر و رسانه گزارش خبر، «محمدمهدی اسدزاده» در یادداشتی به عنوان «مروری بر کتاب تاریخ اساطیری ایران» به خبرگزاری گزارش خبر آورده است؛

در هنگام پژوهش درباره پیشینه فرهنگ ایران‌زمین، یکی از دوستان، این کتاب را به من شناساند و من این کتاب را از کتابخانه ابوریحان بیرونی شیراز در خردادماه ۱۴۰۳ گرفتم.

کتاب تاریخ اساطیری ایران نوشته ژاله آموزگار، نخستین بار در زمستان ۱۳۷۴ و یازدهمین بار در تابستان ۱۳۸۸ از سوی سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی در ۳ هزار نسخه و ۱۰۴ صفحه به بازار آمد.

در سخن سمت این کتاب درسی رشته زبان و ادبیات فارسی، پیشینه‌ای از راه‌اندازی سمت را اینچنین می‌خوانیم: یکی از اهداف مهم انقلاب فرهنگی، ایجاد دگرگونی اساسی در دروس علوم انسانی دانشگاهها بوده است و این امر، مستلزم بازنگری منابع درسی موجود و تدوین منابع مبنایی و علمی معتبر و مستند با در نظر گرفتن دیدگاه اسلامی در مبانی و مسائل این علوم است... شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۶۳/۱۲/۰۷ تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها» را که به اختصار «سمت» نامیده می‌شود، تصویب کرد.

فصل اول این کتاب در ۱۲ صفحه با عنوان کلیات ، فصل دوم درباره سه‌هزار سال نخستین و سه بخش دنیای روشنایها و نیکیها (قلمرو اورمزد)، دنیای تاریکیها و بدیها (قلمرو اهریمن) و دورهٔ پایانی سه‌هزار نخستین و آغاز سه‌هزار سال دوم، برخورد دو نیرو در ۳۰ صفحه، فصل سوم درباره سه‌هزار سال دوم در ۵ صفحه، فصل چهارم درباره پایان سه‌هزار دوم و آغاز سه‌هزار سال سوم در چهار بخش یورش دوم اهریمن، نخستین زوج بشر، فرزندان نخستین زوج بشر و پیشدادیان در ۳۳ صفحه و فصل پنجم نیز درباره سه‌هزار سال چهارم و در دو بخش هزارهٔ اول از سه‌هزار سال چهارم و هزاره دوم و سوم از سه‌هزار سال چهارم در ۱۰ صفحه است.

ژاله آموزگار، پیشگفتار این کتاب را در دو صفحه نوشته است و در همان آغاز درباره اساطیر چنین می‌نویسد: اساطیر نشان‌دهندهٔ فرهنگ و نحوهٔ تفکر مردمان در دورانهای کهن است؛ زبان گویای تاریخی است از دورانهای پیش‌تاریخی... اساطیر نمایندهٔ تداوم زندگی فرهنگی یک ملت و به نوعی تاریخ آن است.

می‌توان گفت ژاله آموزگار در شناخت اسطوره دو بخش فرهنگ کهن و فرهنگ رونده را در دو گزاره روبروی هم، بهره گرفته است که این دو گزاره جدا از هم، ما را به تناقض می‌کشاند؛ چرا که دو گزاره درهم تنیده نیستند و جدای از هم آمده‌اند.

در بندنوشت دوم نیز نیز می‌نویسد: در تهیه مطالب این مجموعه کوشش کرده‌ایم تا حد امکان از منابع اصلی و دست‌اول استفاده شود.

این که نوشتاری پژوهشی به‌ویژه پیشینه‌نگارانه، به منابع اصلی و دست‌اول پیوند خورده باشد، نشانه‌ای بر پژوهش موشکافانه، دقیق و درست‌تر می‌نماید؛ با این همه، آموزگار در هیچ‌جای کتاب، نه در پی‌نوشت‌ها و نه در بخش کتاب‌شناسی، به منابع اصلی و دست‌اول خود اشاره ندارد و همه منابع او، نوشتارهای پژوهشی یک سده گذشته است. هرچند او در بندنوشت ۵ صفحه دوم پیشگفتار می‌نویسد: در نقل اسمهای خاص، ورش برگردان متداولِ غیرتخصصی را برگزیدیم تا خواندن آنها برای همهٔ دانشجویان در سطحهای مختلف امکان‌پذیر باشد. به همین دلیل از دادن مرجع برای هر مورد خودداری شده است؛ ولی در همهٔ موارد منابع دست‌اول مورد استفاده قرار گرفته‌اند. آثار ارزندهٔ صاحبنظران این رشته نیز کاملاً مدّنظر بوده است.

آموزگار در بندنوشت صفحه دوم پیشگفتار می‌نویسد: در کتاب‌شناسی پایان کتاب فقط به معرفی آثار برگزیده‌ای پرداخته‌ایم که مطالعهٔ آنها برای پیشبرد دانش اساطیری علاقه‌مندان به‌طور کلی می‌تواند مفید باشد. در این مجموعه، اسطوره‌های مانوی را نقل نکرده‌ایم؛ زیرا بافت آنها تاریخ‌گونه نیست و بخصوص با بافت اسطوره‌های نقل شده در متون اوستا و پهلوی و بویژه شاهنامه که بازگوکنندهٔ روایتهای خداینامه‌ای است تفاوت دارد.

ورای همه‌چیز، می‌توان این کتاب را شناسنامه‌ای کوچک از همه اساطیر ایرانی دانست و برای هر ایرانی بالای ۱۵ سال به بالا سفارش می‌شود.

فصل اول: کلیات

صفحه ۳

واژه اسطوره

اسطوره کلمه‌ای معرّب است که از واژهٔ یونانی هیسنوریا (historia) به معنی «جستجو، آگاهی و داستان» گرفته شده است. (بازماندهٔ این واژه در زبان انگلیسی story است که به معنی «داستان و حکایت» است.

تعریف اسطوره

ارائهٔ تعریف کاملی از اسطوره که در بر گیرندهٔ همهٔ مفاهیم آن باشد کار آسانی نیست. در فهم عامه و در برخی از فرهنگها، اسطوره معنی «آنچه خیالی و غیرواقعی است و جنبهٔ افسانه‌ای محض دارد» یافته است؛ اما اسطوره را باید داستان و سرگذشتی «مینوُی» (آسمانی، روحانی، مربوط به فراسوی جهان مادی، غیرملموس و آن جهانی.) دانست که معمولاً اصل آن معلوم نیست و شرح عمل، عقیده، نهاد یا پدیده‌ای طبیعی است به صورت فراسویی که دست‌کم بخشی از آن از سنتها و روایتها گرفته شده... به عبارت دیگر سخن از این است که چگونه هر چیزی پدید می‌آید و به هستی خود ادامه می‌دهد. شخصیتهای اسطوره را موجودات مافوق طبیعی تشکیل می‌دهند و همواره هاله‌ای از تقدس، قهرمان‌های مثبت آن را فراگرفته است.

صفحه ۴

بندنوشت ۲: اسطوره گاهی بظاهر حوادث تاریخی را روایت می‌کند، اما آنچه در این روایتها مهم است صحت تاریخی آنها نیست بلکه مفهومی است که شرح این داستانها برای معتقدان آنها دربر دارد.

دلیل وجودی اسطوره

اسطوره واکنشی از ناتوانی انسان است در مقابله با درماندگیها و ضعف او در برآوردن آرزوها و ترس او از حوادث غیرمترقبه. قدرت تخیل نهایت فعالیت خود را در این زمینه انجام می‌دهد. خدایان به این ترتیب خلق می‌شوند و سپس به شهریاران و پهلوانان زمینی تبدیل می‌گردند و گاهی به عکس از شخصیتی تاریخی یا قهرمانی معمولی، موجودی اسطوره‌ای شکل می‌گیرد...

صفحه ۵

اصل و ماهیت و زمان اسطوره‌ها

مشکل می‌توان نظر قطعی داد که هر اسطوره‌ای به چه مکان و زمانی تعلق دارد... همانطور که فرهنگها با هم آمیخته می‌شوند اسطوره‌ها نیز با هم می‌آمیزند و اسطوره‌هایی جدید را به‌وجود می‌آورند و تغییر جا و زمان می‌دهند.

فایدهٔ اسطوره‌شناسی

صفحه ۶

بندنوشت دو: اسطوره‌شناسی نه تنها برای روشن کردن مرحله‌ای از تاریخ اندیشهٔ انسانی بلکه برای فهم و درک بهتر رفتار و آداب آن جوامع نیز مفید است.

منابع اساطیر ایران

الف) منابع هندی: ۱-وداها: شامل چهار کتاب ریگ ودا. که آن را همردیف گاهان یا گاتهای اوستا دانسته‌اند... سرودها و نیایشهای آن خطاب به خدایان دوران کهن آریایی است.

صفحه ۷

یاجور وداو دعاهایی را که در ریگ ودا آمده است تکمیل می‌کند. سامه ودا. سروده‌هایی که برهمنان موقع قربانی و نیایش می‌خواندند. اثروه ودا. مشتمل بر افسونها و وردهای سحر و جادوگری دوران باستانی هند است.

-۲اوپانیشادها. مجموعهٔ جدیدتر ادبیات ودایی و شامل دعاهاست.

-۳مهابهاراتا. این کتاب مربوط به خدایان دوران متأخرتر است.

-۴پورانا. این کتاب داستانهای باستانی را دربر دارد.

ب) منابع اوستایی کتاب اوستا که زبان آن جزء زبانهای دورهٔ باستانی ایران است و مدتها سینه به سینه نقل می‌شده، در دورهٔ ساسانی با تکیه بر آگاهیهای همهٔ موبدان و با خطی که در دورهٔ ساسانی برمبنای خط پهلوی اختراع شده بود، تدوین یافته است. (گفته می‌شود که در یورش اسکندر مقدونی به ایران‌زمین، همه کتاب‌های اوستا، در آتش سوزانده شد و تا هنگام زمامداری ساسانیان، این کتاب در دسترس نبود و ساسانیان، بار دیگر با گردآوری هر آن‌چه از این کتاب چه نوشتاری و چه در سینه‌ها مانده بود، اوستا را دیگر بار سامان دادند.) اوستای ساسانی شامل بیست و یک نسک

(کتاب) بوده است که خود مختصرتر از اوستای دورهٔ باستانی است. اوستای موجود در حدود یک چهارم اوستای دورهٔ ساسانی و شامل پنج کتاب است.

۱. یَسنها. مشتمل بر سرودها و دعاهای دینی است و هفتاد و دو «ها» (فصل) دارد. گاهان (گاتها یا گاثه‌ها) که باستانی‌ترین بخش اوستاست و آن را سروده‌های خود زردشت می‌دانند، هفده فصل از هفتاد و دو فصل یسنها را شامل می‌شود.

۲. ویسپَرَد. مجموعه‌ای از ملحقات یسنهاست و بیست و چهار کَرده (فصل) دارد.

۳. یَشتها. مشتمل بر سرودهایی خطاب به خدایان باستانی است. مجموعهٔ موجود این سرودها بیست‌ویک یشت است.

۴. وَندیداد یا ویدیوداد. در اصل کتابی است مربوط به آیینهای عملی زندگی در کیش زردشتی، ولی مطالب اساطیری نیز در جای جای آن دیده می‌شود و شامل بیست‌و دو فرگَرد (فصل) است.

صفحه ۸

۵. خُرده اوستا. خلاصه‌ای از اوستای دورهٔ ساسانی و مجموعه‌ای از دعاها و نیایشهاست.

نیرنگستان، و هیربدستان، هادُخت نَسک و بخشهای پراکندهٔ دیگری نیز جزء منابع اوستایی به‌شمار می‌آیند.

ج) منابع مانوی شامل نوشته‌های مانی و پیروان اوست. اسطوره‌های متعلق به سه دورهٔ آفرینش از دیدگاه آیین مانوی و خدایان و دیوان مانوی در این نوشته‌ها آمده است. کهن‌ترین آثار مانوی در سدهٔ سوم و چهارم میلادی تدوین یافته است و آثار متأخر آن به قرن هفتم و هشتم میلادی تعلق دارد.

د) منابع پهلوی گرچه تدوین و تألیف اغلب این منابع در حدود قرن ۳هـ./۹م. به‌بعد انجام یافته است، سنت آن متعلق به دورهٔ ساسانی است... از میان این منابع به چند اثر اشاره می‌کنیم:

۱. دینکرد. در اصل مشتمل بر نه کتاب بوده است. کتاب اول و دوم و بخشی از کتاب سوم از میان رفته است.

۲. بُندَهِشن. به معنی آغاز آفرینش یا آفرینش اصلی است و تاریخ اساطیری و واقعی ایرانیان را از دورهٔ پیشدادیان تا رسیدن تازیان دربر دارد...

۳. گزیده‌های زادِسپَرَم. دربارهٔ آفرینش، ظهور زردشت و رستاخیز و پایان جهان مطالبی دارد.

۴. روایات پهلوی. شرحی از آداب و رسوم و آیینهای دینی است یا مطالبی مربوط به آفرینش آسمان و داستانهایی دربارهٔ شخصیتهای اساطیری مانند جمشید، گرشاسب، میشه و مشیانه.

دادِستان مینوی خرد، زندوهومن‌یسن، دادِستان دینیگ، یادگار جاماسبی، شهرستان‌های ایران، کارنامهٔ اردشیر بابکان و ترجمه و تفسیرهای اوستا به زبان پهلوی و... نیز جزء کتب و منابع پهلوی محسوب می‌شوند.

صفحه ۹

هـ) منابع عربی و فارسی

منابع عربی و تاریخهای نوشته شده به زبان عربی در سده‌های نخستین پس از اسلام و همچنین نوشته‌هایی که از این دوران به زبان فارسی موجود است و همگی بر اساس خداینامه (پی‌نوشت: خداینامه مجموعهٔ روایتهای اساطیری و تاریخی موجود در دورهٔ ساسانی است که بر اساس منابع کتبی و شفاهی آن دوران تدوین شده بود. اصل پهلوی و ترجمه‌های خداینامه از میان رفته است.) یا روایتهای کتبی و شفاهی تدوین یافته است... تاریخ طبری؛ تاریخ بلعمی؛ مروج‌الذهب مسعودی. سِنی ملوک‌الارض و الانبیاء اثر حمزهٔ اصفهانی؛ تاریخ یعقوبی و غُرر الاخبار ملوک‌ُالفرس و سیرُهم یا شاهنامه کهن، اثر قعالبی و غیره... . در واقع، شاهنامه منبع اصلی روایتهای اساطیری و حماسی ایران به زبان فارسی به‌شمار می‌آید که بر اساس خداینامه سروده شده است. در شاهنامه می‌توان روایتهای سینه‌به‌سینهٔ حفظ شده و سنتهای شفاهی را که از قول «دهقان» نقل می‌شود نیز ملاحظه کرد... روایتهای ملی ایرانی در دورهٔ متأخر ساسانی در راه تکامل و توسعه سیر می‌کرده و در شاهنامهٔ فردوسی به صورت کنونی خود در دسترس ما قرار گرفته است. از سوی دیگر متون فارسی زردشتی نیز از منابع مهم برای اساطیر ایران به شمار می‌آیند. این متون را زردشتیان در دوره‌های اسلامی به فارسی نوشته‌اند... مانند کتاب صددرنثر، صد در بندهشن و روایات داراب هرمزدیار و غیره.

و) نگاره‌ها

نگاره‌های بازمانده از دوران هخامنشی، اشکانی و ساسانی...

ز) نوشته‌های مورخان غیرایرانی

نوشته‌های تاریخ‌نویسانی چون هردوت، کتزیاس و پلوتارک و همچنین منابع ارمنی و منابع سریانی...

صفحه ۱۰

پیش‌درآمدی بر اساطیر ایران

مهاجرت تاریخ‌ساز آریاییان از آسیای میانه به سوی سرزمین ما در حدود دو هزار سال پیش از میلاد انجام گرفته است. (امروزه برخی از دانشمندان باستان‌شناسی و پیشینه‌نگاری، این دیدگاه را نادرست می‌دانند؛ چراکه پژوهش‌های باستان‌شناسی نشان از آن دارد که در برخی سرزمین‌ها همچون کاشان -تپه سیلک-، شیراز -تپه پوستچی-، شهر سوخته و... مردمانی با ویژگی‌های ژنتیکی مردم امروزه همین سرزمین‌ها، زندگی می‌کردند. گفتنی است پیشینه‌نویسی در ایران را می‌توان در سه دسته آورد: یک) پیشینه‌نگاری ایرانی برای ایرانی که سینه به سینه در نوشتار و گفتار به روزگار ما رسیده است و برجسته‌ترین نوشتار آن را می‌توان در شاهنامه فردوسی جست.

این پیشینه‌نگاری چون بیشتر از گفتار به گفتار و سپس نوشتار درآمده است، از دیدگاه هرکس، به‌ویژه هنگام پیوند دادن رخدادها و چهره‌ها، با داستان‌سازی‌های افسانه‌ای و اساطیری همراه می‌شود. سبکی که بیش از هرچیز ما را به گونه زبان، ادبیات، فرهنگ و اندیشه کسان، در هر گذار آشنا می‌سازد؛ هرچند گاه آنچنان با هم یکی شده‌اند که گاه و جای آن را نمی‌توان به‌درستی یافت. دو) پیشینه‌نگاری غربی که اروپاییان نزدیک به دویست سال پیش به عنوان پیشینه ایرانی، به دست مردم ایران دادند.

در این پیشینه‌نگاری، پیشینه زیستی مردم ایران به نزدیک ۴ هزار سال پیش می‌رسد که از سیبری راهی جنوب و سرزمین‌های ایران و هند و اروپا شدند. این پیشینه‌نگاری هردوتی، امروزه با پرسش‌های بسیاری روبرو شده است. ژاله آموزگار در این بخش به آن اشاره می‌کند؛ و از این رهگذر بر آن است تا همبستگی فرهنگی و زبانی ایران و هند را پیوند دهد. سه) باستان‌شناسی که بر پایه آنچه از گذشته برجای مانده است، پیشینه را روایت می‌کند.

هرچند این پیشینه‌نگاری بیش از هرچیز، بر آن است تا یافته‌ها را با پیشینه‌نگاری غربی همسو سازد، گاه به نادرست بودن داده‌های این گونه، دست می‌یابد.)... سپس آیین زردشت در حدود ۱۲۰۰ تا ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد ظهور کرد. پیش از آمدن زردشت، خدایانی در اندیشه‌های مردمان این سرزمین ستایش می‌شدند؛ خدایانی که به دوران همزیستی مردم ایران و هند و به عبارت دیگر به دوران هندوایرانی تعلق داشتند. این خدایانی که ما در طی شرح اساطیر ایران گاه با صفت «کهن» یا پیش‌زردشتی توصیفشان خواهیم کرد، در زیر لوای اعتقادات زردشتی قرار می‌گیرند و همگی در متن‌های دینی، آفریدهٔ «مزدا» معرفی می‌شوند

. مزدا که خود به معنی خرد و فرزانگی است و سپس لقب اهورا به معنی سرور در آغاز نام او قرار می‌گیرد احتمالاً خود یکی از مجموعهٔ خدایان پیشین بوده که زردشت مقام بالاترین خدا را برای او قائل شده... (نگاهی به بستر زایش آیین‌ها، کیش‌ها و دین‌های گوناگون نشان می‌دهد که همگی بر بستر پیشین خود، سوار می‌شدند و دیدگاه‌های آنان، هرچند در کلیت و جامعیت با پیش از خود دیگرگونی بسیاری تا آن‌جا که در ستیز باشند را می‌ساخت، سخنان و دیدگاه‌هاشان با فرهنگ مردم همان سرزمین، همسانی بسیاری داشته است و از این رو مردم به‌سادگی آن اندیشگاه را می‌پذیرفتند یا اگر نمی‌پذیرفتند چیز ناآشنایی برای آنان نبوده است.

نگاهی به نام الله یا برخی از دستورات اسلام همین را نیز نشان می‌دهد. در آن روزگار، برای مردم حجاز، الله، نامی آشناست و تنها نام از خدایان است که افزون بر شناخت نخستین، نامی ویژه به‌شمار می‌آید. شهید آیت‌الله مرتضی مطهری، در بخش دوم کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران، به سبکی دیگر آن را بررسی کرده است.)

صفحه۱۱

برخی از محققان وظیفهٔ خدایان هندوایرانی را با طبقات سه‌گانهٔ جامعهٔ هندواروپایی تطبیق داده‌اند. این طبقات سه‌گانه عبارت بودند از فرمانروایان و روحانیان، ارتشتاران (نظامیان و جنگجویان)، کشاورزان و پیشه‌وران و دست‌ورزان. این مطلب در مجموعهٔ خدایان ایرانی به طور واضح دیده نمی‌شود، ولی در گروهبندی خدایان هندی کاملاً مشخص است. خدایان دوران ودایی هند به سه گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول: خدایان فرمانروا و روحانی یا اسوره‌ها (پی‌نوشت: اسوره یا اسورا (asura) برابر با اهوره یا اهورا در ایران است... هم صورت نگارشی ورونه و میتره و هم صورت ورونا و میترا دیده می‌شود.) در رأس این گروه ورونه قرار دارد که خدایی است بزرگ و با ابهت که نخست فقط خدای گنبد آسمان بوده است. قدرت او در هند همسان با قدرت اورمزد در ایران است و همچون او آفریده‌هایی مانند اَمشاسپندان دارد که آدیتیه‌ها نامیده می‌شوند. یکی از همکاران او میتره یا میتراست که مفهوم پیمان و دوستی دارد و ترکیب میتره – ورونه ترکیب فرمانروایی و روحانیت است. همکار دیگر ورونه، رته، نماد نظم و ترتیب است که در ایران در شخصیت اردیبهشت، یکی از امشاسپندان، ظاهر می‌شود. از دیگر همکارانِ این گروه خدایان هندی می‌توان از اریامنه (در ایران اریامن) و بغه (در ایران بغ) نام برد.

گروه دوم: خدایان ارتشتار یا دئَوَه‌ها (دیوها) این گروه خدایان، خدایان جنگجو هستند که در رأس آنها ایندره قرار دارد که خدای طوفان است و به‌وجود آورندهٔ بارانهای سیلابی. ایندره خدای جنگ و نبرد نیز به‌شمار می‌آید و پیشتیبان آریاییان و همراه جنگجوی ودایی است. این خدای برجستهٔ گروه دوم خدایان هندی بعدها در ایران به صورت «دیو»، مقابل اردیبهشت امشاسپند قرار می‌گیرد.

صفحه ۱۲

گروه سوم: خدایان مظاهر طبیعت این خدایان جلوه‌های گوناگونی را از طبیعت تجلی می‌بخشند، مانند اوشاس (ایزد سپیده‌دم)؛ سوریا و ساویتا و ویشنو (خدایانی که با خورشید ارتباط دارند)؛ اگنی (خدای آتش)؛ سومه (در ایران هومه) نماد نوشیدنی شفابخش.

این تثلیث ریشهٔ کهن آریایی دارد... (گروه اول و دوم) در آغاز، با هم همزیستی دارند، اما رفته‌رفته در برابر هم قرار می‌گیرند و کم‌کم در سرودهای متأخّر از دشمنی میان آنان گفتگو می‌شود... خدایان گروه دئِوه‌ها منصب خدایی خود را نگاه می‌دارند، اما گروه دیگر یعنی اسوره‌ها از سریر خدایی به مرتبهٔ ضدخدایی تنزل داده می‌شوند. تنها اسوره‌های بزرگ مانند ورونه و میتره پس از چشم‌پوشی از صفت اسورایی به گروه خدایان دیوی می‌پیوندند و جزء خدایان باقی می‌مانند. در وداهای متأخّر، اسورا همه به صورت موجودات نابکار درمی‌آیند. در گذار این اندیشه‌ها به سرزمین ایران، اسوره به اهورا (اهوره) تبدیل می‌شود و با معنی سرور و بزرگ به‌عنوان لقب مزدا به کار می‌رود و آفریدگار بزرگ، اَهورامزدا نامیده می‌شود.

صفحه ۱۳

در متنهای کهن ایران، لقب اهورا به دو خدای دیگر نیز اطلاق می‌شود: یکی میترا و دیگری اپام‌نپات (پی‌نوشت: نک به مبحث اپام‌نپات و ناهید/ آناهید) (تخمهٔ آبها)...

دئِوه‌ها در ایران نخست به صورت خدایان بیگانه و سپس خدایان دشمن درمی‌آیند و سرانجام مفهوم امروزی «دیو» را پیدا می‌کنند... در اندیشه‌های ایرانی به‌صورت دیوهای مهم درمی‌آیند که در برابر خدایان اصلی و بخصوص امشاسپندان قرار می‌گیرند.

اساطیر ایران

ویژگی عمدهٔ اساطیر ایران ثنویّت است... آفرینش به‌صورت منظم دوازده‌هزار ساله، سنّتی است متعلق به دورهٔ ساسانی و نوشته‌های مربوط به این دوره. در نوشته‌های اوستا این تقسیم‌بندی با چنین صراحت دیده نمی‌شود...

آفرینش از دیدگاه اساطیر ایرانی

آفرینش بنابر باورهای ایران باستان در محدودهٔ دوازده‌هزار سال اساطیری انجام می‌گیرد. این دوازده‌هزار سال به چهار دورهٔ سه‌هزار ساله تقسیم می‌شود. در دوران نخستین، عالم، مینوُی و در دورانهای بعد مینوُی و گیتیی (پی‌نوشت: مادی، جسمانی، ملموس، این جهانی.) است.

صفحه ۱۴

در سه‌هزار سال اول که جهان مینوُی است و هنوز نه مکان هست و نه زمان، جهان فارغ از ماده و حرکت است، از دو «هستی» سخن به‌میان می‌آید: یکی جهان متعلق به اورمزد که پر از نور، زندگی، دانایی، خوشبویی، شادی و تندرستی است و مجموعه‌ای است از هر آنچه ذهن می‌تواند راجع به دنیای خوبی بیندیشد.

دوم جهان بدی متعلق به اهریمن که تاریک است و زشت و مظهر نابودی و بدبویی و بیماری و غم و مجموعه‌ای است از هرچه ذهن می‌تواند راجع‌به دنیای بدی بیندیشد... در گاهان (بخش کهتر اوستا) سپند مینو (روح مقدس و جلوهٔ اورمزد) و اَنگرَه مینو (روح خرابکار، اهریمن) چون دو همزاد به‌شمار می‌روند و سپس اورمزد مستقیماً در برابر اهریمن قرار می‌گیرد.

بعدها در باورهای زروانی (احتمالاً از دورهٔ هخامنشی به‌بعد) اصل این دو را یکی می‌دانند. (ژاله آموزگار، همچنان که خواندیم باور زروانی و بهتر بگوییم یگانه‌پرست کیش زرتشتی را از روزگار هخامنشی دانسته است. اگر بپذیریم که یگانه‌پرستی در ایران باستان بوده است، و زرتشت پیامبر بوده است، پس، زروانیان یا اندیشه‌های یگانه‌پرستی همچون کیومرثیان را باید نخستین مذاهب زرتشتی دانست که در رویارویی با دیگر اندیشه‌های آن روز جهان همچون هند، یونان و مصر که با ایران در رفت و آمد بوده‌اند و با ناتوانی در پاسخ به پرسش‌هایی همچون چگونگی برآمدن اهریمن از نیکی، به سوی دوگانه‌پرستی رفته‌اند و مذهب سوم با نام «بهدین» پدیدار شده است.

با این همه روزگار پدیدار شدن مذاهب سه‌گانه زردشتی زروانی، کیومرثی و بهدینی به درستی روشن نیست.

سعید نفیسی در جلد دوم تاریخ اجتماعی ایران نیز هرچند همچون آموزگار، زروانیان و کیومرثیان را برون‌دادی در کیش بهدینی می‌داند، با این همه برون‌داد آن‌ها را به روزگار ساسانی می‌رساند و می‌نویسد: موبدان و پیشوای بزرگشان «موبدان موبد» در دربار ساسانی مهمترین مقام را داشته... مردم ایران از فشار ایشان و تجاوزاتی که به آنها می‌شد بیزارتر می‌شدند و می‌کوشیدند که از زیر بار گران این ناملایمات خود را بیرون آورند.

به‌همین جهت در مقابل طریقهٔ رسمی مزدیسنی زرتشتی که مذهب دولت و دربار بود و به آن «بهدین» می‌گفتند، دو طریقهٔ دیگر در میان زرتشتیان پیدا شده بود: یکی طریقهٔ زروانیان که معتقد بودند اورمزد و اهریمن هر دو از موجود قدیمتر و بالاتری به‌وجود آمده‌اند که «زروان اکرنو» یعنی زمان بیکران نام داشته است، و دیگر طریقهٔ کیومرثیان که معتقد بودند اهریمن وجود مستقلی نبود بلکه زمانی که اورمزد در کار خود شک کرده اهریمن از شک او پدید آمده است. زروانیان و کیومرثیان هر دو با زرتشتیان مزدیسنی اختلاف شدید داشتند و بیشتر این اختلافات جنبهٔ دشمنی به خود می‌گرفته است و بیگانگان از آن بهره‌مند می‌شده‌اند...)

زروان در نوشته‌های پهلوی خدای زمان است، اما بنابر آیین زروانی، زروان خدایی است که زمانی که هیچ چیز وجود ندارد نیایشهایی به‌جای می‌آورد تا پسری با ویژگیهای آرمانی اورمزد داشته باشد که جهان را بیافریند. در پایان هزارسال زروان در اینکه این نیایش به ثمر برسد شک می‌کند و در همان هنگام نطفهٔ اورمزد و اهریمن در بطن او بسته می‌شود. (شاید نیایش نمادی از اندیشیدن و نطفه نمادی از آفرینش باشد) زروان در آن هنگام پیمان می‌بندد که پسری را که نخست زاده شود فرمانروای جهان کند.

اهریمن از این نیت آگاه می‌شود و سعی می‌کند نخست به‌دنیا آید. بدین ترتیب اهریمن، آلوده و بدبو در برابر زروان ظاهر می‌گردد و اورمزد، پاکیزه و خوشبو و پر از نور و روشنایی پس از او زاده می‌شود. زروان برای الزام به پیمانش مجبور می‌شود اهریمن را برای دورانی از نه هزار سال باقی مانده فرمانروا کند؛ با اطمینان به اینکه در پیکاری که در پایان جهان میان دو همزاد رخ خواهد داد اورمزد پیروز خواهد شد و به‌تنهایی و تا ابد فرمانروایی خواهد کرد. بدین ترتیب کل آفرینش زروانی در دوازده‌هزار سال انجام خواهد شد.

صفحه ۱۵

فصل دوم: سه‌هزار سال نخستین

الف) دنیای روشنیها و نیکیها (قلمرو اورمزد)

امشاسپندان (پی‌نوشت: امشاسپندان یا اَمَهرسپندان یعنی جاودانان مقدس)

اورمزد نخست امشاسپندان را می‌آفریند؛ در برخی از نوشته‌های پهلوی؛ از جمله در کتاب بُندهشن آمده است که «زمان» که فرمارواییی آن درازمدت است، نخستین آفریدهٔ اورمزدی به‌شمار می‌آید... امشاسپندان جلوه‌های اورمزدی به‌شمار می‌آیند و هر کدام از آنها دشمن مستقیمی در میان دیوان دارند... تعداد امشاسپندان شش است، در حالی که معمولاً از هفت امشاسپند سخن به میان می‌آید. این اختلاف از آنجا ناشی می‌شود که در متنهای متأخر، ایزدسروش را یکی از امشاسپندان به‌حساب می‌آورند... گروهی نیز خود اورمزد را به‌عنوان هفتمین امشاسپند در رأس آنها قرار می‌دهند و برخی معتقد به آفرینش «سپندمینو» به‌عنوان نخستین امشاسپند هستند:

سپندمینو (سپنته مئینیو) به معنی روح افزایش بخش و مقدس، نماد اصلی اهورامزدا و روح و اندیشهٔ او به شمار می‌آید... افزایش‌بخشی فقط به دادار اهورامزدا تعلق دارد؛ در حالی که در تجلیات دیگر او انسان و سایر آفریده‌های گیتی نیز می‌توانند سهیم باشند. اندیشه به عنوان نمادی از خود اورمزد نشان از اهمیتی دارد که در فرهنگ ایران باستان به اندیشیدن داده می‌شود.

صفحه ۱۶

دیگر تجلیات اورمزد و به عبارت دیگر، امشاسپندان اصلی عبارتند از:

بهمن (وهومنَه) به معنی اندیشهٔ نیک است که در طرف راست اهورامزدا می‌نشیند و تقریباً نقش مشاور او را دارد. موکّل و پشتیبان حیوانات سودمند در جهان است... او اندیشهٔ نیک را به ذهن آدمیان می‎برد و ایشان را به سوی آفریدگار رهبری می‌کند؛ و پس از مرگ نیز روانِ پارسایان را خوشامد می‌گوید و آنان را به بالاترین بخش بهشت رهنمون می‌شود. زرتشت نیز از طریق او به درگاه اورمزد بار می‌یابد. همکاران او در میان ایزدان، ایزد ماه و ایزد گوشورَن (ایزد موکل بر چهارپایان) هستند ایزدان رام و سپهر و زُروان نیز در زمرهٔ یاران او به شمار آمده‌اند. او گزارشی روزانه از اندیشه و گفتار و کردار مردمان تهیه می‌کند. این امشاسپند مذکر است. (در اندیشه اسلامی نیز همواره از فرشتگانی سخن گفته می‌شود که شبانه‌روز اندیشه، گفتار و کردار را می‌نویسند. امام علی در دعای خضر نبی که به کمیل بن زیاد نخعی آموزش می‌دهد و به نام دعای کمیل شناخته می‌شود، می‌گوید: و هر کار بدی را که مأموران ثبت اعمال را به ثبت آن فرمان دادی، همان مأمورانی که بر ثبت و ضبط اعمال من گماشتی)

اردیبهشت (اَرته وَهیشته یا اشه وَهیشته) به معنی بهترین اشه یا ارته (راستی) است که زیباترینِ امشاسپندان و نمادی است از نظام جهانی، قانون ایزدی و نظم اخلاقی در این جهان. سخنِ درست گفته شده، آیین خوب برگزار شده، گندم بسامان رشد کرده و مفاهیمی از این نوع.. او نیایشها را زیر نظر دارد... حتی نگران نظام دنیای مینُوی و دوزخ نیز هست و مراقبت می‌کند که دیوان، بدکاران را بیش از آنچه سزایشان است تنبیه نکنند. نمایندهٔ این جهانی او آتش است. از اوقات روز وقت نیمروز (=رَبیهوین، رپیثوین) به او تعلق دارد. یاران او ایزدان آذر، سروش، بهرام و نَریوسنگ هستند. این امشاسپند مذکر است.

صفحه ۱۷

شهریور (خشَثرَه وئیریه) به معنی شهریاری و سلطنت مطلوب است. او مظهر توانایی، شکوه، سیطره و قدرت آفریدگار است. در جهان مینوی، او نماد فرمارواییِ بهشتی و در گیتی نماد سلطنتی است که مطابق میل و آرزو باشد، ارادهٔ آفریدگار را مستقر کند، بیچارگان و درماندگان را در نظر داشته باشد و بر بدیها چیهره شود. همکاران او ایزدمهر، ایزد خورشید و ایزد آسمان هستند و ایزدان هوم، بُرز، اردوی سوره اناهیتا و سوک نیز جزء یاران او به شمار آمده‌اند. او پشتیبان فلزات است و فلزات نماد زمینی او هستند. اوست که در پایان جهان همهٔ مردمان را با جاری کردن فلز گداخته‌ای خواهد آزمود. این امشاسپند مذکر است.

اسپَندارمد، اسفَندارمَد، سپِنَدارمَد (سپِنَته اَرمَئیتی) به معنی اخلاص و بردباریِ مقدس است. سپندارمد با نماد زنانه، دختر اورمزد به‌شمار می‌آید و در انجمن آسمانی در دست‌چپ او می‌نشیند. (پیشتر گفته شد که در دست‌راست، بهمن می‌نشیند.) چون ایزدبانوی زمین است، به چهارپایان چراگاه می‌بخشد... همان‌گونه که زمین همهٔ بارها را تحمل می‌کند، او نیز مظهری از تحمل و بردباری است. یاران او در میان ایزدان؛ اردوی سوره اَناهیتا و ایزدبانوان دین و اَرد/اَشی هستند. در دوران منوچهر، زمانی که افراسیاب آب را از ایرانشهر بازمی‌دارد. سپندارمد به یاری منوچهر می‌شتابد.

خرداد (هئوروَتات) به معنی تمامیت، کلیت و کمال است و مظهری است از مفهوم نجات برای افراد بشر. آب را حمایت می‌کند و در این جهان، شادابی گیاهان مظهر او هستند. این امشاسپند مؤنّث است. ایزدتیشتر و یاد و فروَهر پرهیزکاران، همکان او هستند. در دوران حملهٔ اهریمن آب را به یاری

فروهرها می‌ستاند. به باد می‌سپارد و باد آن را به شتاب به سوی کشورها می‌برد و به وسیله ابر می‌باراند.

صفحه ۱۸

امُرداد (اَمِرتات) به معنی بیمرگی است و تجلی دیگری از رستگاری و جاودانی... او گیاهان را برویاند و رمه گوسفندان را بیفزاید... همکاران او ایزدان رشن و اَشتاد و زامیاد هستند. این امشاسپند مؤنّث است. خرداد و امرداد در متنها معمولاً با هم ذکر می‌شوند و نمایندهٔ رویش و زندگی هستند.

ایزدان

پس از آفرینش امشاسپندان، اورمزد ایزدان را می‌آفریند که قوای منفی مقابل آنها دیوان هستند. دیوان در دنیای اهریمنی قرار دارند و از آفریده‌های اهریمنند. شماری از ایزدان از خدایان باستانی هستند، یعنی پیش از زرتشت نیز جنبهٔ خدایی داشته‌اند مانند مهر، ناهید، وای، تیشتر، بهرام و رپیثوین... ایزدان در متنها یا تصویرپردازیهای اساطیری توصف شده‌اند... برخی بر این عقیده‌اند که جهان اینچنین به‌وجود آمد که جهان مینوی صورت گیتیی به‌خود گرفت و از این روست که موجودات آسمانی می‌توانند به شکلهای گوناگون مادی درآیند، مانند تیشتر و بهرام. (در ادیان دیگر نیز گاه موجودات الهی یا آسمانی، تنی خاکی می‌یابند و با مردمان گفتگو می‌کنند. برجسته‌ترین آن داستان حضرت لوط نبی است که در تورات، انجیل و قرآن داستان فرود آمدن فرشتگانی با چهره‌ای دیدنی -اگر نگوییم خاکی- به مهمانی حضرت لوط رفتند و همه مردم آنها را دیدند.)

صفحه ۱۹

خدایان مهم بر گردونه سوارند، گردونه‌هایی با چهار اسب. خدایان سلسله مراتبی دارند... در کل، طبقه‌ندی این خدایان کار آسانی نیست...

مهر/ میتره/ میترا سنت پرستش مهر به دورانهای بسیار کهن برمی‌گردد... در هندِ دوران ودایی نام او به صورت میتره با مفهوم پیمان و دوستی ظاهر می‌شود.. در سنت هندی نیز گردونه‌ای درخشان و اقامتگاهی زرّین باهزار ستون و هزار در دارد... در سنت زرتشتی در ردهٔ پایین‌تر از اورمزد قرار می‌گیرد و آفریدهٔ او محسوب می‌شود تا از آفرینش او پاسداری کند... وظیفه مهم او نظارت بر پیمانهاست، حتی پیمان میان اورمزد و اهریمن که پیمان آفرینش است... او با هرکه پیمان را بشکند دشمنی می‌کند و در این صورت است که به خدای جنگ مبدل می‌شود. از این رو، سپاهیان در ایران باستان پیش از رفتن به جنگ با کشورهای ضدّمهر بر بالای اسبهایشان نیاشهایی به درگاه مهر انجام می‌دادند، و این نیایشها صورت آئینی خاصی به خود گرفت و بعدها زیربنای کیش مهر یا میترائیسم را در غرب به وجود آورد. او با پیمان‌شکنان با مهر دُروجان دشمنی سرسخت دارد، ولی نسبت به وفاداران خودمهربانترین خداست.

صفحه ۲۰

در مهریشت که سرود مخصوص اوست توصیف زیبایی از او می‌شود. او پیش از خورشید ظاهر می‌شود و همراهی او با خورشید باعص شده است که بعدها مهر معنی خورشید پیدا کند... برای بهتر انجام دادن چنین وظیفه‌ای صفت خدای همیشه بیدار را دارد و هرگز خواب به چشمانش نمی‌آید. (در سوره بقره آیه ۲۵۵، شناخته‌شده به آیت‌الکرسی، قرآن نیز درباره الله چنین گفته شده است: لا تأخذه سنهٔ و لا نوم)

او دارندهٔ دشتهای فراخ است و هزار گوش و ده‌هزار چشم دارد و بازوانی بلند و توانا که می‌توانند به سوی همهٔ جهان دراز شوند. او همهٔ پهنای هستی و مردمان آن را زیرنظر دارد تا کسی پیمان نشکند. جای او بر بالای کوه البرز است. (پس از گسترش اسلام در ایران، دیدگاه ایرانی همچون این‌گونه از تجسم خدا، در سلسله‌های عرفانی با ریشه ایرانی همچون کرامتیه نیز بروز پیدا کرد. امروزه نیز برخی از فرقه‌های اهل‌سنت همچون وهابیت، به تجسم خدا باور دارند که ریشه این باور به فرهنگ سرزمین‌های افزوده شده به کشور اسلامی در روزگار اموی و عباسی برمی‌گردد.

در این اندیشه، بیشترین اندازه از هر ویژگی در اندیشگاه مردم آن روزگار برای آفریدگار به‌کار برده شده است. اینجاست که علی‌العرش استوی در قرآن کریم، را در کوه البرز که بلندترین کوه ایران است، می‌بینیم. هزار هم نشان از بسیاری است.) بر تن زرهی زرّین، بر دوش سپری سیمین و در دست گرزی گران دارد، گرزی که صد گره و صد تیغه است و از فلز زرد و زر سخت ساخته شده است... او بر گردونهٔ مینُویِ ستاره نشانی با چهار اسب سفید نامیرا که نعلهای زرّین و سیمین دارند و ساختهٔ سپندمینو هستند سوار می‌شود... به هنگام حرکت در گردونه، ایزد بهرام پیشاپیش او به صورت گرازی گام برمی‌دارد. (گردونه همان هستی است؛ امروزه نیز دانشمندان هستی‌شناس بر آنند که هستی کروی است.)

او همچنین در داوری انجامینِ روانها در پای پل چینوَد همراه با ایزدسروش و ایزد رَشن شرکت دارد و بر قضاوتها نظارت می‌کند... جشن مهرگان است که در روز مهر (شانزدهمین روز ماه) از ماه مهر برگزار می‌شده است و در گاهشماری ایران باستان قرینهٔ نوروز است و اهمیتی همپای آن دارد.

صفحه ۲۱

در فراسوی اندیشه‌های هندی و ایرانی، مهر به صورت خدای مهم رومی با نام «میتراس» درمی‌آید... به گونه‌ای که در قرن اول و دوم میلادی یکی از بزرگترین آیینهای دینی روم شد و به صورت بزرگترین رقیب دین مسیحیت درآمد... بسیاری از آداب و رسوم آن در مسیحیت باقی ماند. مهرپرستی رومی یا میترائیسم شباهتها و تفاوتهای درخور توجهی با پرستش مهر در ایران دارد. از میترائیسم در روم و کشورهای همجوار آن فقط نقش برجسته‌هایی باقی مانده است، ولی در ایران از طریق متنها، بخصوص مهر (یشت) این ایزد را می‌توان شناخت.

بنابر نگاره‌های بسته بر دیوار مهرابه‌ها در کشورهای غربی، مهر به صورت کودک یا جوانی از صخره زاده می‌شود، دشنه‌ای که روزی با آن گاو نر را می‌کشد و با مشعل آتشی که نماد نوری است که با او به جهان می‌آید... این ایزد پس از زادن برآن شد تا نیروی خود را بسنجد. از این رو نخست با خورشید

روزآزمایی کرد و در این کار خورشید تاب نیروی مهر نیاورد و بر زمین افتاد. سپس مهر او را یاری داد تا برخیزد و دست راست خود را به سوی او دراز کند و این دو ایزد با یکدگیر دست دادند. این نشان آن بود که خورشید با مهر بیعت کرد. نگاره‌ها گویای نبرد مهر با گاو نیز هستند... مهر به‌دنبال او می‌رود تا سرانجام او را می‌یابد و می‌کشد و از تن او حیات گیاهی و جانوری به وجود می‌آید و زیربنای غلات فراهم می‌شود.

صفحه ۲۲

کشتن گاو به دستور خدایان، از آسمان صورت می‌گیرد و مهر خود به این کار رغبتی ندارد... غلبه بر این گاو یا حیوان رام نشدنی را برخی نمادی از غلبه انسان بر نفس سرکش دانسته‌اند...

پیروان کیش مهر در غرب با آیینهایی خاص و پس از انجام دادن آزمایشهایی سخت پذیرفته می‌شدند و سپس مراحلی هفت‌گانه در انتظارشان بود...: کلاغ، همسر/ عروس، سرباز، شیر، پارسی، پیک خورشید و سرانجام پیر یا پدر که عالیترین پایه به حساب می‌آمد و کسی که به این مرتبه می‌رسید، نمایندهٔ خدای مهر در زمین به شمار می‌آمد.

اَپام نَپات یا بُرزایزد ایزد آبهاست. نام اپام نپات در اوستا به معنای فرزند آبهاست. او آبها را پخش می‌کند... او یکی از سه خدای بزرگی است که لقب «اهوره» (=سرور) را دارد. مانند امشاسپندان درخشان است. در متنهای پهلوی لقب بُرز که صفت اوست، نام خاص او گشته است. تیشتر، ایزد باران، نژاد از او دارد. در زامیادیشت... اپام‌نپات به‌عنوان ایزدی نیرومند و بلندبالا و دارسِ دادخواهان ستایش می‌شود و صفت تند یا تیزاسب دارد... این ایزد کم‌کم در برابر اردوی سوره اناهیتا رنگ می‌بازد و قدرت و ویژگیهایش را به این ایزدبانو منتقل می‌کند.

صفحه ۲۳

ناهید/ اَناهید (اَردوی سوره اَناهیتا) ایزد بانویی با شخصیتی بسیار برجسته که جای مهمی در آیینهای ایران باستان به خود اختصاص می‌دهد و قدمت ستایش او به دوره‌های بسیار پیشین و حتی به زمان پیش از زرتشت می‌رسد. اَردَوی به معنی رطوبت، در آغاز، نام رودخانه مقدسی بوده است و به پیروی از اصل شناخته شده‌ای در اساطیر، نام رودخانه، شخصیت خدایی پیدا کرده است. او را همتای ایزدبانوی سَرَس وَتی در آیین ودایی می‌دانند... سوره یا سورا بخش دیگر نام اَردوی سوره اناهیتا معنی نیرومند و پرزور دارد و اَناهیتا پاکی و بی‌آلایشی معنی می‌دهد. این ایزدبانو در کتیبهٔ اردشیر دوم هخامنشی و در بسیاری از متنها به صورت خلاصه شدهٔ اناهیتا درمی‌آید. او که نخست بر رودخانهٔ اَردوی سروری داشت کم‌کم بر همهٔ آبها سروری می‌یابد و بنابر بدهشن، پدر و مادر آنها می‌شود و از اپام‌نپات پیشی می‌گیرد و شخصیت اپام‌نپات در شخصیت او تحلیل می‌رود. تجسم او در آبان‌یشت اوستا زنی است جوان، خوش‌اندام، بلندبالا و... نام این خدا نخستین‌بار به‌صورت اَناهیتا در کتیبه‌های هخامنشی از دورهٔ اردشیر دوّم دیده می‌شود. این ایزدبانو با صفات نیرومندی، زیبایی و خردمندی به صورت الههٔ عشق و باروری نیز درمی‌آید؛ زیرا چشمهٔ حیات از وجود او می‌جوشد و بدینگونه «مادرخدا» نیز می‌شود... او نطفهٔ مردان را پاک می‌کند و زهدان زنان را برای زایش آماده می‌سازد.

صفحه ۲۴

تندیسهای باروری را که به الههٔ مادر موسومند و نمونه‌هایی از آن از تپه سراب کرمانشاه (با قدمتی حدود نه‌هزار سال ق.م) و در کاوشهای ناحیه شوش به دست آمده است، تجسمی از این ایزدبانو می‌دانند. او همتای ایرانی آفرودیت، الههٔ عشق و زیبایی در یونان، و ایشتر، الههٔ بابلی، به‌شمار می‌رود. اناهید یا اردوی سوره اَناهیتا گردونه‌ای دارد با چهار اسب سفید. اسبهای گردونهٔ او ابر، باران، برف و تگرگ هستند. او در بلندترین طبقهٔ آسمان جای گزیده است. (در برخی سرزمین‌ها از هند تا اروپا و آفریقا، نیایش‌های بسیاری به‌نام او ساخته شده است که هنوز برپا هستند. در این نیایشگاه‌ها، بیشتر از آب‌های روان بهره گرفته شده است.)

تیشتَر (تیشتریه) (پی‌نوشت: در بندهشن آمده است که تیشتر همان تیر است...) خدایی است که با باران ارتباط دارد و از این‌رو، اصل همهٔ آبها، سرچشمهٔ باران و باروری است. در متنها صورت متجلی او را «ستارهٔ تابان شکوهمند» نام برده‌اند که احتمالاً همان شِعرای یمانی است. در تیشتریشتِ اوستا، نبرد این ایزد با دیوِ «اَپوش» که دیو خشکسالی و خشکی است روایت شده است.

این دیو باران را از باریدن بازمی‌دارد. تیشتر به یاری مینوی (پی‌نوشت: یکی از معانی مینو «روان و روح» است و نماد هر عنصر مادی و معنوی در دنیای مینُوی.) خرد و با همکاری ایزد باد، آب را به بالا می‌راند و به یاری ایزد بُرز (اپام‌نپات) و فروهر (پی‌نوشت: فروَهر یا فروَشی‌ها... مانند همهٔ آفریدگان مادی که یک اصل مینوی دارند هر انسانی هم یک «خودِ» آسمانی دارد که فروهر یا فرشی (روح محافظ (در آیه ۲۹ سوره حجر که من از روح خودم در انسان دمیدم اشاره به این خودِ الهی انسان دارد.) اوست. هر بدی که آدمی بر روی زمین بکند «خود» آسمانی او تأثیرناپذیر می‌ماند. به عبارت دیگر فروَهر روحِ پاسبان آدمی است که پیش از تولد وجود دارد و پس از مرگ نیز باقی می‌ماند.) نیکان و به یاری ایزد هوم و بهمن‌امشاسپند به نبرد این دیو خشکسالی می‌رود.

صفحه ۲۵

تیشتر به مدت ده شبانه‌روز به صورت مرد جوان بلندقامتی در می‌آید تا در آسمان پرواز کند و از ابرها بر زمین باران بفرستد... جانوران موذی از میان می‌روند... آنگاه مینوی باد با وزیدن خود آبها را به کرانه‌های زمین می‌برد و دریای فراخکرد (در پی‌نوشت صفحه ۲۲: دریای فراخکرد را وروکشه یا دریای بی‌انتهای کیهانی، دریایی اسطوره‌ای است که در کنار البرز قرار دارد و یک سوّم زمین را شامل می‌شود.) به‌وجود می‌اید.

در ده شبانه‌روز دوم تیشتر به شکل گاوی زرّین‌شاخ درمی‌آید و در آسمان پرواز می‌کند و از ابرها باران می‌باراند. در ده شبانه‌روز سوم به شکل اسبی درمی‌آید... و در آسمان پرواز می‌کند و از ابرها باران می‌باراند. جانوران زیانبخش و زهرآگین همه هلاک می‌شوند و در زمین فرو می‌روند. نسیم ایزدی

می‌وزد و آبها به دورترین نقطه می‌روند. تیشتر در هیأت اسب سفید زیبا (در گفته‌های پیشینیان و داستان‌های‌شان تا روزگار ما، به‌ویژه در شهرستان‌ها، صدای رعد با نام گره، و از پای‌کوبی اسبی بر آسمان سخن گفته می‌شود که کم‌کم از تیشتر به صدای پای اسب بزرگانی چون امام زمان یا حضرت عباس دگرگون شده است.)

برای پاک کردن زمین از زهر جانوران زیانبخش به دریای فراخکرد فرومی‌رود و در آنجا با دیو اَپوش که به شکل اسب سیاهی است... روبه‌رو می‌شود... و ایزد باران شکست می‌خورد... خشکی و تشنگی بر جهان غالب می‌شود. تیشتر شکایت به اورمزد می‌برد که ناتوانی او از این است که مردم نیایش شایسته‌ای برای او به‌جای نیاورده‌اند. (نیایش برای باران هنگام خشکسالی در همه ادیان دیده می‌شود. در اسلام نیز نماز باران برای هنگام خشکسالی سفارش شده است.) اورمزد به او نیرو... می‌بخشد.

این‌بار چون این‌دو در برابر هم قرار می‌گیرند، دیو اپوش به هراس می‌افتد و می‌گریزد و تیشتر... آب را از دریا برمی‌گیرد و به بالا می‌برد. باد ابرهای بارانزا را به این‌سو و آن‌سو می‌راند. تیشتر گرز خود را بر آتش وازیشته که در ابرهاست می‌کوبد.

(پی‌نوشت: بنابر باورهای اساطیری ایران، در جهان پنج‌گونه آتش مینوی هست: ۱- آتش برزیسوه که در برابر اورمزد می‌سوزد. ۲-آتش وهو فریانه که در تن مردمان و جانوران جای دارد. (شاید همان گرمای تن باشد) ۳-آتش اوروازیشته که در گیاهان است. ۴-آتش وازیشته که در ابرهاست. (شاید نمادی از آذرخش باشد.) ۵-آتش سپنیشته که کانونهای خانوادگی جای دارد.) این آتش شراره می‌کشد و همکار دیو اپوش که دیو سپَنجَروش (سپَنجگر) نام دارد از وحشت خروشی برمی‌آورد و هلاک می‌شود (پی‌نوشت: نماد رعد و برق پیش از باران تند.) و بار دیگر باران بیش‌ازپیش... بر هفت کشور فرو ریزد...

صفحه ۲۶

تیشتر ده شبانه‌روز باران فرو می‌آورد و با این باران، زهری که از جانوران موذی در زمین باقی مانده است با آب می‌آمیزد و به دریا می‌رود. شوری و تلخی آبهای دریاها از آن است... تیشتر عمل زندگی‌بخش دارد. در آغاز آفرینش گیتیی، در حملهٔ اهریمن، نقش پخش آبها و دانه‌ها از طریق آبها در جهان به عهدهٔ اوست. او ضمناً سرور همهٔ ستارگان و حامی سرزمین آریایی است... همیشه در نبرد با شهاب ثاقب است. جشن تیرگان که در روز سیزده تیر ماه برگزار می‌شود منسوب به اوست. (شاید برگزاری این جشن با چنین داستانی در راستای باران‌های موسومی تند و دهشتناکی است که پس از اوج‌گیری گرما، در گذار پایانی تیرماه تا نیمه شهریورماه رخ می‌دهد و به چهل‌پسینک شناخته می‌شود. این باران‌ها که از اقیانوس هند به سوی ایران می‌آیند، در اوج گرما، زمینه شرجی شدن را فراهم می‌کنند و خیلی زود، به کاهش گرما می‌انجامند. در ده سال گذشته، این باران‌ها بسیار کم بوده است.)

ربیهوین/ رَپیتوین/ رَپیثوین به معنی نمیروز (ظهر) و سرور و نگهبان گرمای نیمروز است که زمانی مقدس در اسطوره‌های ایرانی است. آفرینش در این لحظه از زمان صورت می‌گیرد و بازسازی جهان نیز در این زمان خواهد بود. رپیتوین قرین و همکار لازم و سودبخشی برای ایزد تیشتر است. هر زمان که دیو زمستان به جهان هجوم می‌آورد رپیتوین در زیر زمین پناه می‌گیرد و آبهای زیرزمینی را گرم نگاه می‌دارد تا گیاهان و درختان از بین نروند. بازگشت سالانه او در بهار بازتابی از پیروزی نهایی خیر است که وی بر آن سرپرستی خواهد داشت... جشن رپیتوین بخشی از جشن نوروز است و در وقتی است که دیو سرما می‌رود.

صفحه ۲۷

بهرام، وهرام (وَرَثرَغنَه) وجودی است انتزاعی، و تجسمی است از یک اندیشه. ورثرغنه به معنی درهم شکنندهٔ مقاومت، صفت خدای پرآوازه و دلیر هندی، ایندره، از گروه دئِوَه‌هاست. ایندره در تحول اندیشه‌ها، در گذار خود از هند به ایران به صورت موجودی منفی درمی‌آید و تبدیل به «دیو» در مفهوم امروزی خود می‌شود و در مقابلِ اردیبهشت‌امشاسپند قرار می‌گیرد، ولی وَرَثرَغنَه که صفت ایندره بوده به ایزد مهمی بهنام بهرام تبدیل می‌شود. بهرام خدای جنگ است و تعبیری است از نیروی پیشتازِ مقاومت‌ناپذیر پیروزی (ریشه‌یابی و آمدن واژه‌ها، بارها، درون‌مایه و داستان‌ها از هند به ایران، به گمان درست نیست؛ چراکه اگر روند کوچ مردم را در گذار باستانی جستجو کنیم، به این باور خواهیم رسید که مردمان از بین‌النهر یا عراق امروزی به دیگر سرزمین‌ها رفته‌اند و این خود دارای دو ریشه است یکی این‌که بین‌النهر، سرزمینی پرآب و سرسبز و جایگاهی برای زندگی نخستین بود و دیگری آن که باستان‌شناسان دیرینگی زندگی مردم را در این سرزمین بیش از دیگر سرزمین‌ها یافته‌اند. در کنار این دو، باید نگاه پیشینه‌نگاری دینی را نیز افزود. پس نمی‌توان پذیرفت که این همه گوناگونی از هند به ایران آمده باشد و باید گفت که از ایران به هند رفته است. از سوی دیگر باید دانست که ایران و عراق امروزی، هر دو در چهارراه جهانی بوده و هستند و در روزگارهای دیرین، مردم همه سرزمین‌ها، در این دو سرزمین آمد و شد داشته‌اند و از این‌رو اندیشه‌ها فرهنگ‌های گوناگونی به آن در رفت و آمد، بوده‌اند.)... او به صورتهایی چون باد تند، گاو نر، زردگوش رزّین‌شاخ، اسب سفید با ساز و برگ زرّین... تجسم می‌یابد. از این تجسمها، دو تجسم از محبوبیت بیشتری برخوردار است: یکی به‌صورت پرندهٔ تیزپرواز (احتمالاً باز) و دیگری به‌صورت گراز که در ایران باستان نمادی از نیرومندی است. بهرام درفش‌دار ایزدان مینوی و مسلح‌ترین آنهاست. از نظر نیرو، نیرومندترین، از نظر پیروزی، پیروزمندترین و از نظر فرّه، فرّه‌مندترین است. او بر شرارت آدمیان و دیوان غالب می‌آید و نادرسان و بدکاران را به عقوبت گرفتار می‌کند... بهرام در یکی از صورتهای خود یعنی گراز، ایزدمهر را همراهی می‌کند... بهرام در میان سربازان از محبوبیت خاصی برخوردار بوده است و احتمالاً آنها بوده‌اند که آیین نیایش او را به سرزمینهای دوردست برده‌اند.

صفحه ۲۸

معتبرترین آتیش آیینی زردشتیان به نام بهرام است. (پی‌نوشت: سه گروه آتش آیینی وجود دارد: آتش بهرام، آتش آدُران و آتش دادگاه. آتش بهرام قداست خاصی دارد... شانزده آتش را از منابع مختلف جمع‌آوری می‌کنند و آنگاه ۱۱۲۸ بار آن را تطهیر می‌کنند، یعنی هیزم را روی آتش می‌گیرند؛ وقتی با گرمای آتش، این هیزم شعله‌ور شد، یک مرحلهٔ تطهیر انجام گرفته است. این جریان یک سال به درازا می‌کشد. تعداد آتشهای بهرام محدود است و

به مراقبت خاص نیاز دارد...)... با نام اورمزد، این آتش را به یاری می‌خوانند و از او می‌خواهند که در برابر قوای تاریکی آنان را نیرو بخشد. همتای او در میان خدایان یونانی مارس یا مریخ است.

وای (وَیو) تجسمی است از فضا و همچنین از باد، بادی که در ابر بارانزا زندگی می‌آورد و در طوفان، مرگ... در هند باستان او را برآمده از نَفَس غول جهانی می‌دانند که دنیا از بدن او ساخته شده است و همچنین او را روح خدایان به شمار می‌آورند. در ایران، خدای دَمِ زندگی است. هم اورمزد و موجودات خوب و پارسا برای او قربانی می‌کنند و هم موجودات اهریمنی... خدایی است نیرومند و تیزرو و صفت پیروز شونده هم از ویژگیهای اوست... در تعقیب دشمنان خود خطر می‌کند تا اهریمن را نابود سازد و از آفرینش اورمزد پاسداری کند. همانطور که اورمزد در بالا و در روشنی فرمانروایی می‌کند و اهریمن در پایین و در ظلمت، وای در فضای میان آن دو یعنی در خلأ حکمفرمایی دارد. در وای نوعی مفهوم بی‌طرفی یا دوپهلویی وجود دارد...

صفحه ۲۹

او هم نخستین دَمی است که زندگی با آن آغاز می‌گردد هم واپسین دمی است که مرگ به دنبال دارد بسیاری بر این عقیده‌اند که این دو شخصیت جداگانهٔ وای محصول تفکر متأخر است و در دوران اولیه، وَیو شخصیت واحدی بوده است با سیمای دوگانه... صفت عمدهٔ او در متون پهلوی «دیرنده خدا» یا «دیرنگ خدا» است یعنی کسی که فرمانروایی درازمدت دارد. در مواردی ایزد رام همسان او شده است.

رَشن (رَشنو) ایزد عدالت‌آیین ایران باستان است. در سرپل چینوَد (می‌توان گفت همان پل صراط در اسلام است)... هیأت داوری را سه ایزد تشکیل می‌دهند: مهر، رشن و سروش. ترازوی مینُوی را رشن در دست دارد. این ترازوی مینوی هرگز خطا نمی‌کند و به اندازهٔ سر مویی، نه برا توانگرترین و نه برای درویش‌ترین مردمان منحرف نمی‎شود. این ایزد با صفت «راست» توصیف می‌شود. (این سبک داوری را می‌توان در آیهٔ ۷ و ۸ سوره زلزال قرآن کریم نیز دید.)

سروش (سرَوشه) معنی این نام اطاعت و فرمانبرداری و انضباط است. او در مراسم آیینی و نیایشها حضور دارد و نیایشها را به بهشت منتقل می‌کند... نخستین آفریدهٔ اورمزد است که او را می‌ستاید. گاهان را برمی‌خواند و بَرسُم به‌دست می‌گیرد. (پاورقی: برسم عبارت از شاخه‌های مقدسی است که در آیینهای دینی به‌کار گرفته می‌شود. قبلاً از شاخه‌های انار دست می‌شد و در دوره‌های متأخر از فلز ساخته می‌شود.) سروش روان را پس از مرگ خوشامد می‌گوید و از آن مراقبت می‌کند.

صفحه ۳۰

ایزدانِ اشتاد واشی نیز یاران او هستند... بر پیمان اورمزد و اهریمن نظارت دارد... بهترین نابودکنندهٔ دروغ است... او بیش از همه مخالف دیو خشم است... بر فراز البرز کاخی دارد با هزار ستون که از درون، خودبخود روشن است و از بیرون از ستارگان نور می‌گیرد... بهترین حامی درماندگان است و در پاداش دادن به مردمان با ایزد بانو اَشی همراه است. او نگهبان آتش نیز هست. در سفر آسمانی ارداویراف (پاورقی: احتمالاً از شخصیتی قدیمی است که بعدها به دوران ساسانی منتسب شده است.... ولی تدوین آن به‌صورت ارداویرافنامه یا اردوایرازنامه از عهد ساسانی است...) به بهشت و برزخ و دوزخ، سروش همراه با ایزد آذر او را راهنمایی می‌کند... به دلیل محبوبیت فراون... در متون پهلوی گاهی به‌عنوان آخرین امشاسپند به‌شمار آمده است.

اَشی / اَرد یا اَهریشوَنگ ارد به معنای سهم و بخشش و پاداش است و اهریشونگ به معنی اَشی خوب، ایزد بانویی است که نماد توانگری و بخشش است. او را دختر اورمزد و سپندارمد به‌شمار آورده‌اند که پیشرفت و آسایش به خانه‌ها می‌برد و خرد و خواسته می‌بخشد... در اوستا به‌صورت زنی درخشان، بسیار نیرومند، خوش‌اندام، مجلل، شکوهمند و آزاده نژاد توصیف شده است. بر زنان نفوذ دارد و زنانی که اشی یارشان باشد سفیدبختند. نگهبانی گنج نیکوان را کند. بهشت را نیز نگهبانی کند.

صفحه ۳۱

...او یکی از شخصیتهای مینُوی است که در موقع زاده شدن زردشت حضور داشته است. او خواهر ایزدبانوی دین (دئِنا) است و در برخی متنها سروش و رشن را از برادران او به‌شمار آورده‌اند.

دین (دئِنا) ایزدبانویی که مظهر وجدان است و به آدمیان نیرو می‌دهد که راه اهورایی را برگزینند. او را دختر اورمزد و سپندارمد و خواهر ایزد اشی به‌شمار آورده‌اند. او دانش اورمزد و پناه سپندارمد است. نقش اساسی او بر پل چینوَد است. زمانی که روان، داوری انجامین خود را در حضور مهر و رَشن و سروش می‌گذارند و پای بر پل چینوَد می‌گذارد که حد فاصل گیتی و مینوست، اگر نیکوکار باشد، گذرگاه برای او پهن و گسترده می‌شود و در اولین گام که پیش می‌گذارد، بانوی زیبایی که زیباتر از او کس ندیده است همراه با نسیمی خوشبو به پیشواز او می‌آید. (هرچند در قرآن به پهنی یا باریکی پل صراط اشاره نشده است با این همه در روایات به‌ویژه در روایتی از امام جعفر صادق (ع) درباره آیه ۱۴ سوره فجر و واژه مرصاد، مرصاد پلی که با باری همچون چینوَد است.) این بانو تجسمی از ایزدبانوی دین است که کارهای نیک و اهورایی و وجدان روانِ انسان در گذشته را با زیبایی خود تجسم می‌بخشد. این ایزدبانو همچنین آسودگی زنان را می‌پاید. از آنجا که راهبر آدمیان پارسا در دنیای فراسویی است، ایزدبانوی راه و سفر نیز به شمار آمده است.

چیستا ایزدبانویی که نماد دانش و آگاهی و فرزانگی است. این ایزدبانو با ایزدبانوی دین ارتباط نزدیک دارد (در همه ادیان به‌ویژه اسلام، خرد، دانش، اندیشه و آگاهی همزاد با دین‌مداری شناخته شده است.) و یشت شانزدهم که مربوط به ایزدبانو دین است، همگی در توصیف چیستا است... برخی عقیده دارند که این مفهوم، ایزدی جداگانه نیست بلکه توصیف ایزد دین است.

صفحه ۳۲

آذر آتش (آتُر) ایزدی است که او را پسر اورمزد به‌شمار آورده‌اند و آتش روشن نشانهٔ مرئی حضور اورمزد است. (در ادیان ابراهیمی، کردگار هستی با آتشی برآمده از درختی، خود را به موسی نشان داد و با او سخن گفت. این نور و آتش آن اندازه در اسلام به‌ویژه اندیشه‌های ایرانی اسلامی، نیز بسیار پررنگ است. همچنین در قرآن کریم آیه ۳۵ سوره نور، الله را نور و درخشندگی آسمان و زمین می‌داند.)... در آیینهای زردشتی آتش مرکزیت دارد. بجز سه گروه آتش مقدس آیینی و پنج نوع آتش مینوی، سه آتش یا آتشکدهٔ بزرگ اساطیری نیز وجود داشته که عبارت بودند از آذر فَرَنبَغ (آتش موبدان) آذر گُشنَسب (آتش ارتشتاران) و آذر بُرزین‌مهر (آتش کشاورزان). این سه آتشکده به ترتیب در فارس، آذربایجان و خراسان به دست سه قهرمان زمینی یعنی جمشید، کیخسرو و کی‌گشتاسب تأسیس شده است. (پاورقی: در دورهٔ ساسانی آتشکده‌هایی با این نامها وجود داشته است...)... اژی دهاک ویرانگر برای دستیابی به فرّهٔ ایزدی می‌تازد و آتش سعی در نجات آن دارد... برای قبولاندن دین زردشت به گشتاسب، ایزد آذر همراه با بهمن‌امشاسپند و اردیبهشت‌امشاسپند به دربار او وارد می‌شوند و حقانیت این آیین را بر او روشن می‌سازند. در سفر آسمانی ارداویراف، ایزد آذر یکی از راهنمایان اوست.

صفحه ۳۳

هوم (هئومه) (پاورقی: گیاه هوم را در هاون می‌سایند و شیرهٔ آن را از صافی‌ای که از موی گاو درست شده است می‌گذرانند و آن را با آب دعا خوانده شده مخلوط می‌کنند.) در دنیای مینُوی ایزد است و در دنیای گیتی گیاه، دشمنان را دور می‌سازد، درمانبخش است و سرور گیاهان به‌شمار می‌آید. همتای هندی آن «سومه» است که هم گیاه است و هم خدا. هوم آسمانی را پسر اورمزد به‌شمار آورده‌اند و او را موبدی آسمانی دانسته‌اند که همانند موبدان به خدایان فدیه نثار می‌کند... نوعی قربانی غیرخونین است. این گیاه خاصیت حیات‌بخشی دارد. قربانی شدن او موجب شکست شر است... هوم را که در مراسم دینی تقدیس می‌کنند نمادی می‌دانند از «هوم سپید». هوم سپید که آن را گُوکَرَن نیز می‌خوانند گیاهی اساطیری است که ته دریای فراخکَرد می‌روید و بیمرگی می‌آورد و در بازسازی جهان یا فَرَشگَرد به‌کار خواهد آمد... به چهار مردی که جزء نخستین فشارندگان هوم هستند فرزندان شایسته‌ای عطا می‌شود: ویونَگهان، جمشید را می‌یابد؛ آبتین (اَتفیان) صاحب فریدون می‌شود؛ سریت (ثَریته) گرشاسب را و پوروشَسب، زردشت را به پاداش می‌گیرند. در هوم شخصیت جنگنده‌ای را نیز می‌توان تصوّر کرد که با شر مبارزه می‌کند. او ایزدی است که خود در مراسم قربانی، قربانی می‌شود تا مردمان زندگی بیابند. (این دیدگاه که باید کسی قربانی دیگران شود تا زندگی، آزادی، پاکی و... بیابند همچون آیین مسیحیت که عیسی را قربانی می‌داند تا مردمان از بار گناه آسوده شوند یا در مذهب تشیع گاه حسین، خون‌بهای گناهان مردم می‌شود و... را می‌توان در دیگر آیین‌ها یافت.)

صفحه ۳۴

گوشورَن (گئوشوروَن) ایزد نگهدارنده و مینُوی جهارپایان مفید و به روایتی روان گاو یکتا آفریده است. انواع جانوران مفید از او آفریده شده‌اند و هم‌چنین گاو «هَدَیوش» که در فرشگرد، شربت بی‌مرگی از او می‌سازند از او آفریده شده است... برخی او را مؤنث به‌شمار آورده‌اند و ارتباطی میان او و ماه فرض کرده‌اند. در دوران اهریمنی گوشورَن تخمهٔ چهارپایان مفید را از ماه می‌پذیرد و به یاری ایزد رام آن را در جهان رواج می‌دهد. همچنین در بندهشن آمده است که چون چهارپایان در می‌گذرند، تن آنها به زمین، جان به گوشورن و روان به ایزد رام و مینویشان به بهمن می‌پیوندد تا از میان نروند (گونه‌ای از دیدگاه فیزیک نیوتن که باور دارد هیچ چیز در جهان از نابود نمی‌شود و از گونه‌ای به گونه‌ای دیگر درمی‌آید. امروزه همه بر این باورند که تن، پس از مرگ در هستی می‌ماند و گونه آن دیگرگون می‌شود. هرچند هنوز دانش بشر به دیگر بخش‌های جانداران که جان و روان و خرد آنان در آن جای می‌گیرد دست نیافته است و فلاسفه، حکما و پیامبران، هر چه گفته‌اند جایگاهی از آن برای دانش ندارد. با این همه، برای زندگی پس از مرگ، هر آیینی در نگاه به هستی، دیدگاهی داشته است و دارد.) وقتی که گاو نخستین در حملهٔ اهریمنی درمی‌گذرد، او به درگاه اورمزد می‌نالد و می‎گوید که به دلیل بدکاری و ستمی که در گیتی بر چهارپایان اعمال خواهد شد، او نخواهد گذاشت که آنها به زمین فرستاده شوند، و اورمزد به او اطمینان می‌دهد که چنین نخواهد ماند و زردشت آیین خود را بر مردمان عرضه خواهد کرد و رفتار خود و مناسب با چهارپایان را به ایشان خواهد آموخت.

دُرُواسپ (دُرُواسپا) به معنی «دارندهٔ اسب تندرست» از ایزدان حامی چهارپایان و بخصوص اسبان است که ارتباط نزدیکی با گوشورون دارد و یشت نهم که مخصوص ایزد گوشورن و چهارپایان است سراسر ستایش درواسپ است...

زُروان ایزد زمان است که شخصیت او را ابهامی فراگرفته است. برای پیروان کیش زروانی، خدایی است که سرشتی جاودانه و دوگانه دارد و دو برادرِ توأمانِ اورمزد و اهریمن را در بطن خود می‌پرورد. زروَن در اوستا نام خدای کم‌اهمیتی است، ولی در متنهای پهلوی که نشان‌دهندهٔ سنت دورهٔ ساسانی است شخصیت برجسته‌ای می‌یابد...

صفحه ۳۵

سرنوشت آدمیان به دست این ایزد تعیین می‌شود. سپهر را که همچون چرخی دانسته‌اند و گاهی آن را خدایی مسقل به‌شمار آورده‌اند، تن زروان فرض کرده‌اند. در برخی از متون این ایزد صفت «درنگ‌خدای» یعنی «ایزدی که فرمانروایی او درازمدت است» دارد. کیش زروانی با خصوصیاتی که اکنون می‌شناسیم بیشتر نوعی تفکر است و در اعمال و آیینها با آیین مزدیسنایی تفاوتی ندارد. به نظر برخی این کیش، اعتقادی پیش زردشتی است، ولی برخی دیگر وجود آن را ناشی از برخورد فرهنگی ایرانی و بابلی می‌دانند. (برای آشنایی با این کیش می‌توان به کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران نوشته استاد شهید مرتضی مطهری مراجعه کرد.)

معرفی کوتاه گروهی دیگر از ایزدان

نَریُوسَنگ پیام‌آور اورمزد و نمونهٔ کامل نری و مردانگی است. او بخشی از نطفهٔ گیومرث، پیش‌نمونه مردمان را نگاه می‌دارد.

اریامَن/ ایرمان نام ایزد دوستی و پیوند و آرامش و درمان‌بخشی است. نخستین پزشک مینُوی است...

رام ایزدی است که نامش معنی آرامش دارد و آرامش می‌بخشد... او ایزد روز بیست و یکم هر ماه است و جزء یاران بهمن نیز به‌شمار آمده است.

صفحه ۳۶

بَغ ایزدی است که خوشی و شادی و بخت را تقسیم می‌کند.

اَشتاد یا اَرشتاد نماد دیگری از عدالت است نماد زنانه دارد… به همراه زامیاد، ایزد زمین، روان مردگان را در ترازو می‌گذارد.

مارسپند/ مانسرسپند/ مَنثَرسپَند ایزدی است که جلوه‌ای از سخن و گفتار ایزدی است.

اَنَغران ایزد روشنی بی‌پایان است.

دَهمان آفرین نگهبان خواسته‌ای است که با کوشش بیندوزند.

باد ایزدی است که با صفت پیروز می‌آید.

آسمان نام ایزد نگهدارندهٔ آسمان و سپهر است... آسمان را هفت پایه دانسته‌اند؛ نخست ابرپایه، دیگر سپهر اختران سدیگر ستارگان آلوده نشده، چهارم بهشت که ماه بدان پایه ایستد، ششم گاه امشاسپندان، هفتم روشنی بیکران که جای اورمزد است.

ماه ایزدی است که با ماه و روان گاو و چهارپایان ارتباط دارد. بخشی از نطفه گاو نخستین را نگاه می‌دارد.

سوک ایزدی است که با ماه همکاری می‌کند و خواسته و سود می‌بخشد.

صفحه ۳۷

خورشید چشم اورمزد خوانده می‌شود.

اوُش بام ایزد بامدادِ روشن و نمادی از ایزدی خورشید است و زمان پگاه را نشان می‌دهد. از وظایف او به‌هوش داشتن مردمان است.

زامیاد ایزد زمین که گاهی در متون او را همان سپندارمه، امشاسپند موکل بر زمین، می‌دانند.

ب) دنیای تاریکیها و بدیها (قلمرو اهریمن)

برای هر کدام از امشاسپندان و ایزدان، هماورد... یا رقیبی ذکر شده است...

سردیوان (کَمالگان یا کمار یگان) سرکردگان دیوان هستند... آنها شش سردیو (به قولی هفت سردیو) مقابل امشاسپندان هستند...:

اکومن (اَکه مَنه) دشمن بهمن است و نمادی از بداندیشی و آشتی‌ناپذیری. او پیام‌آور اهریمن است.

صفحه ۳۸

اِندَر/ ایندَر/ ایندره دشمن اردیبهشت است. در آثار ودایی نام خدایی بسیار نیرومند است و بیشتر صفات او به ایزد بهرام و تعدادی از صفاتش به مهر منتقل شده است... آفریدگان را از نیکویی کردن بازمی‌دارد. او ضد نظم و ترتیب است. تحت تأثیر تفکرات روحانی ساسانی، این صفت راهم به او نسبت داده‌اند که مانع کُستی (پاورقی: کمربند مخصوص زردشتیان که در سن تمیز، بستن آن بر هر مرد و زن زردشتی واجب است.)

ساوول (سَروَه) دشمن شهریور است و نمادی از شهریارِ بد و ستمکاری.

ناهیه (تانگهیثیه) دشمن سپندارمه که آفریدگان را از قانع بودن بازمی‌دارد.

تَیریز (تئیری) دشمن خرداد که گیاهان و دامها را به زهر می‌آمیزد.

زیریر (زئیری) دشمن اَمرداد که زهر می‌سازد.

گاه خودِ اهریمن و گاه اَئِشمه (دیو خشم) را بر شش دیو فوق می‌افزایند تارقتم هفت‌گانه شود.

دیوان و دروجان

علاوه‌بر سَردیوان، همهٔ جلوه‌های زشت و صفات پلید نیز به صورت دیوان و دروجان در برابر ایزدان شخصیت می‌یابند. دروج در آغاز نامی برای ماده دیوان بوده‌است، ولی سپس کلمه‌ای می‌شود مترادف دیو... شخصیت وجودی آنها (دیو و دروجان) به اندازهٔ ایزدان روشن و واضح نیست. تعداد دیوزنان به نسبت دیوان مذکر مجدود است،

صفحه ۳۹

جِه/ جَهی دیوزنی که نقش تخریبی عمده‌ای در آغاز آفرینش دارد. نماد همهٔ پلدیها و آلودگیهای زنانه و نماد روسپی‌گری است. او در متنها هم دختر و هم زن اهریمن به‌شمار آمده است. اوست که اهریمن را به یورش دوم برمی‌انگیزد... پس از آفرینش، در اسطوره‌های دیگر از جَهی نشانی نیست، جز اشاره‌ای کوتاه در هزارهٔ اوشیدر و اوشیدرماه.

سهمانکترین دیوها، دیوهایی هستند که با مرگ ارتباط دارند. این دیوها که به دیوهای مرگ معروفند عبارتند از:

اَستویداد/ اَستوهات دیوی که مفهوم نام او درهم شکننده و از هم جداکنندهٔ استخوانهاست. او دارای کمربندی است که آن را بر گردن قربانی مورد نظر خود می‌اندازد. اوست که برای نخستین‌بار مرگ را بر گیومرث، پیش نمونهٔ انسان، مستولی می‌کند. دیوی است که چون دست بر مردم زند، خواب آورد و چون سایه بر آنان افکند، تب و چون دیده بر آنان دوزد، مرگ.

ویزَرِش همکار استویداددیو است که با روان درگذشتگان در آن سه شبانه‌روزی که هنوز در گیتی هستند نبرد می‌کند و آنان را می‌ترساند. او بر درِ دوزخ می‌نشیند و روان گناهکاران را با زنجیر تا پل چینود می‌کشد.

وای‌بد ... اوست که جان را از تن جدا می‌کند.

نَسو/ نسوش دیوی است که به بدن انسان، درحالی که هنوز زنده است، یورش می‌برد و آن را می‌گنداند... نخستین عامل مرگ این دیو است. اثری از تأنیث در نام این دیو دیده می‌شود.

صفحه ۴۰

معرفی گروهی دیگر از دیوان

بوشاسب (بوشیانستا) (پاورقی: در فارسی به‌صورت گوشاسب نیز آمده است.) دیو خواب مفرط و تنبی است. احتمالاً دیوزن است.

خشم (اَئِشمَه) دیوی است که با نیزهٔ خونین ظاهر می‌شود. او نیز از پیام‌آوران اهریمن است. دیو خشم و دیو آز دو دیوی هستند که با اهریمن به پایان جهان می‌رسند و سروش دیو خشم را از میان می‌برد و به قولی، دیو آز او را می‌بلعد. دیو خشم رقیب و دشمن سروش است. (در نگاره‌سازی، گاه با دیو یا چهره‌ای داس بر دست روبرو می‌شویم که خشمناک است؛ شاید این نگاره همان دیو خشم باشد که گاه با فرشته مرگ یا عزرائیل یکی دانسته می‌شود. همچنین این اندیشه که دیو آز، دیو خشم را می‌بلعد شاید نشان از آن باشد که آزمندان، برای آزمندی بیشتر، توان فرو گرفتن خشم در خود را دارند. این که این دو دیو تا پایان جهان هستند، شاید نشان از آن باشد که خشم و آز، هیچ‌گاه مردم را رها نخواهد کرد و ریشه همه پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها هستند.)

آز دیوی است که صفت سیری‌ناپذیر دارد و در پایان جهان، اهریمن او را می‌بلعد.

سیج/ سیز دیو درد و بلاست. فریب‌دهنده است و کار خود را پنهانی انجام می‌دهد.

هیز (هیچه) دیو قحطی و خشکسالی است و نایابی است.

اپوش (اَپوشه) دیو خشکی و خشکسالی است که تیشتر با او نبرد می‌کند نام او به معنی بازدارندهٔ آب است.

اسپنجَروش/ سپَنجَروش/ سپَنجگر (سپَنجغرویه) همکار اپوش دیو است.

سپِزَگ‌دیو دیو سخن‌چینی و غیبت است.

وَرَن دیو شهوت است و همراه با دیو آز در متون اخلاقی از بزرگترین دیوان به‌شمار می‌رود.

صفحه ۴۱

چِشمَک دیوی است که موجب گردبار، زمین‌لرزه و ویرانی می‌شود.

زَرمان دیو پیری است و صفت بَدنَفَس دارد.

بوت/ بود دیوی است که نماد بت‌پرستی است و از مخالفان سرسخت زردشت. در بندهشن آمده است که او را در هندوستان می‌پرستند. (نشانگر آن است که بت‌پرستی در همیشه ایران، بد دانسته می‌شد. با این همه در بخش‌هایی از ایران باستان، بت‌پرستانی همچون بوداییان دیده می‌شوند و در روزگار ساسانی پس از زردشتی‌گری، بودایی‌گرایی در کنار مانوی‌گرایی، مزدک‌گرایی، مسیح‌گرایی و یهود، از پیروان بسیاری برخوردار بوده است. بت‌های بودایی تا روزگار ما نیز در بخش‌هایی از کشورهایی افغانستان و تاجیکستان، مانده بود که بخشی از این بت‌ها را طالبان نابود کردند.)

مَلکوس/ مَرکوس دیوی است که سرما و زمستان سخت را در پایان هزارهٔ اوشیدر به‌وجود خواهد آورد.

میتوخت دیوی است که نماد گفتار نادرست است و به قولی، نخستین آفریدهٔ اهریمن به‌شمار می‌رود و بدگمانی می‌آورد. او دیو مقابل ایزد گفتار مانسرسپند یا مارسپند است. (شاید چرایی این که او را نخستین آفریده اهریمن دانسته‌اند از این رو باشد که ریشه‌گاه بسیاری از پلیدی‌ها و دشمنی‌ها را در سخن نادرست دانسته‌اند.)

اَکَه‌تَش دیو انکار است که مردمان را وادار می‌کند که هر چیز خوبی را انکار کنند. (واژه عربی کافر نیز با بار پوشاننده حق و حقیقت و درستی، در این دیو جای می‌گیرد. در آموزه‌های قرآنی، بت‌پرستان نیز از کفار و انکارکنندگان به‌شمار می‌آیند.)

اَشموغ/ اَهلَموغ دیو بدعت است. از منفورترین دیوان است که سوشیانس در پایان جهان... او را به سوراخی فرو می‌کند. (در آموزه‌های قرآنی، کسانی که بدعت کنند و حلال را حرام و حرام را حلال کنند، فاسق خوانده شده‌اند و در سوره حجرات آیه ۷ نیز فاسقان از منفورترین کسان یاد شده است.)

اودگ دیوزنی است که به قولی هفت سَردیو (کماریگان) و ضحاک را به‌وجود می‌آورد.

ترومد/ ترومت/ تُرومتی دیوزنی است که نخوت و تکبر و گستاخی می‌آفریند، درست برعکس سپندارمه که نماد تواضع است.این دیو سرانجام به‌دست سپندارمه از میان خواهد رفت. برخی این دیو را با دیوناهیه که یکی از سردیوان است یکی دانسته‌اند.

صفحه ۴۲

پریمتی دیوزن تکبر است. او نیز دشمن سپندارمه به‌حساب می‌آید و همکار ترومد است.

پِنی (پنیه) دیو خسّت است که مردمان را وادار می‌کند که انبار کنند و نخورند و به کس ندهند.

رشک به مفهوم حسد

اِناست دیو تباهی است.

اَگاس/ اَگاش دیو شورچشمی است (در آموزه‌های قرآنی سوره مسد چشم‌بد یا چشم‌شور نیز بد انگاشته شده است.)

کوند دیوی از دشمنان سروش که بدون مادهٔ سکرآور مست است و مؤنث ان به صورت کوندیره آمده است.

فهرست اسامی دیوان را می‌توان با قائل شدن نماد برای هر پدیدهٔ بد و صفت ناپسند به درازا کشید.

«پری‌ها»، یعنی ماده دیوانی با ظاهر زیبا که غالباً با فریب دادن قهرمانان در دوران گیتی می‌پردازند.

دورهٔ پایانی سه‌هزار سال نخستین و آغاز سه‌هزار سال دوم، برخورد دو نیرو

در دنیای نیکی، اورمزد از همه‌چیز آگاه است و می‌داند که اهریمن و دنیای بدی وجود دارد؛ ولی اهریمن که مظهر نادانی مطلق است، در دنیای زشت خود از وجود دنیای اهورایی بی‌اطلاع است، تا زمانی که فروغی از دنیای روشنایی به قلمرو اهریمن فرستاده شود... اورمزد این توانایی را دارد که اهریمن را در مرز دنیای دنیای روشنایی متوقف کند، اما چنین نمی‌کند؛ زیر در این صورت «بدی» جاودانه می‌شود.

صفحه ۴۳

اورمزدِ آگاه از همه چیز، به اهریمن پیشنهاد آشتی می‌کند، به شرطی که اهریمن آفرینش او را بستاید؛ اما اهریمن به دلیل پس‌دانشی (پاورقی: اهریمن حوادث را پس از اتفاق افتادن می‌داند...) خود این پیشنهاد را نمی‌پذیرد... از اینکه پیمان بسته می‌شود، اهورامزدا چون موبدی دعای راستی یعنی اَهونوَر (پاورقی: مقدس‌ترین دعای زردشتی که در آن «راستی» ستایش می‌شود...) را بر زبان می‌آورد و بر اثر آن، اهریمن بیهوش می‌شود و به دوزخ می‌افتد و در طول سه‌هزار سال دوم در آنجا بیهوش می‌ماند.

صفحه ۴۴

فصل سوم سه‌هزار سال دوم

آفرینش مادی و پیش‌نمونه‌های گیتی

پس از بیهوشی اهریمن، اورمزد آفرینش گیتی را آغاز می‌کند. او از زمان بیکران زمان محدود با کرانه‌مند را می‌آفریند... او در شش نوبت یک دوران مینُوی پیش نمونه‌های شش پدیدهٔ اصلی آفرینش را می‌آفریند که عبارتند از آسمان، آب، زمین، گیاه، جانور و انسان. (در سفر پیدایش یا برشیت که نخستین بخش از تورات است، نیز می‌خوانیم خدا، جهان را در شش روز می‌آفریند و سپس در روز هفتم استراحت می‌کند و روز هفتم را متبرک و مقدس می‌نماید. خدا با فرمان لفظی («باش…») می‌آفریند.

در آیه ۷ سوره هود از قرآن کریم نیز کردگار هستی، جهان را در شش رو آفریده است؛ هرچند در سوره فصلت آیات ۹ تا ۱۲ به جزئیات آفرینش گیتی می‌پردازد. برخی با شمارش روزهای آفرینش در سوره فصلت، آن را ۸ روز دانسته‌اند با این همه گمان می‌رود دیدگاه قرآن بر آن است که در آفرینش، هم‌پوشانی زمانی نیز وجود داشته است و دو روزهای گفته شده نشان‌دهنده زمان هر کدام است نه این که پس از فراغت از هر کدام؛ چه آن‌که قرآن کریم نیز آشکارا می‌گوید که خدا گفت باشید و آنها شدند. همچنین است که برخی از اندیشمندان اسلامی، مسیحی و یهودی بر این باورند که روز در این‌جا هر گام برای آفرینش است چرا که در آن هنگام، زمانی به معنای روز نبوده است زیرا روز از گردش خورشید پدید می‌آید.

دیگر آن‌که هنگامی که آشکارا سخن از آن دارد که کردگار گفت کن فیکون، باش و شد، دیگر آنی پیش نرفته است که سخن از روز در جایگاه زمان درست باشد. همچنین شاید سخن از روز، همین باشد که کردگار هستی، نخست زمان کران‌دار را با سنجه روز، آفرید و سپس آفرینش آغاز شده است./ پاورقی: سالگرد این آفرینشها شش جشن است که به جشنهای گاهنبار یا گَهَنبار معروفند و با فاصله‌های نابرابر در یک سال قرار دارند: الف) مدیوزروم‌گاه به‌معنای میان بهار و به یادبود آفرینش آسمان در اردیبهشت‌ماه. ب)مدیوشم‌گاه به معنای میان تابستان و به یادبود آفرینش آب در تیرماه. ج) پدیشه‌گاه به معنای گردآوری غله و به یادبود آفرینش زمین در شهریور ماه. د)ایاسریم‌گاه به معنای بازگشت به خانه و به یادبود آفرینش گیاه در مهرماه. هـ) مدیاریم‌گاه به معنای میان‌سال و به یادبود آفرینش چهارپایان در دی‌ماه. و) همسپهمدیم‌گاه به معنای همهٔ سپاه و به یادبود آفرینش انسان در روزهای آخر سال.

ایرانیان باستان به دلیل مفهومی که از نام آسمان درمی‌یافتند آن را از سنگ می‌پنداشتند و سپس آن را از الماس و از فلز درخشان انگاشتند. در متون پهلوی، آسمان همچون دژی محکم در برابر حملهٔ اهریمن تصور شده و گاهی چون سفیدهٔ تخم‌مرغی فرض شده که زمین مانند زرده در میان آن قرار دارد.

صفحه ۴۵

پیش‌نمونهٔ آب به‌صورت یک قطره است به پهنای همهٔ آبها.

پیش‌نمونهٔ زمین، زمینی است گرد و هموار...

پیش‌نمونهٔ گیاه، گیاهی است به‌صورت یک شاخه، دربرگیرندهٔ همهٔ گیاهان عالم.

پیش‌نمونهٔ چهارپایان مفید، گاو «اَیوداد» یا «ایوکداد» به معنی یکتاآفریدهاست... اورمزد او را برای یاری آب و گیاه می‌آفریند.

پیش‌نمونهٔ انسان گیومرث است که به‌معنی «زندهٔ میرا» است... او در کنارهٔ رودخانه دائیتی آفریده می‌شود. او نمونهٔ انسان کامل است و برای یاری و کمک به آفریدگار خلق می‌شود و به همین جهت، گیومرث را مرد اَهلَو (یا مرد مقدس) نیز نامیده‌اند.

در اعتقادات کهن ایرانی برای اهریمن آفرینش مادی قائل نشده‌اند.

فصل چهارم

پایان سه‌هزار سال دوم و آغاز سه‌هزار سال سوم

در پایان سه‌هزارهٔ دوم، یاران و همدستان اهریمن که از بیهوشی سرکردهٔ خود در رنجند به ترغیب او می‌پردازند... جهی، دیوزن، به پیش می‌رود و اهریمن را به کارزار تشویق می‌کند. خطاب به او بانگ می‌زند: «برخیز پدر ما!». دیوان به اهریمن قول می‌دهند که در تخریب آفرینش او را یاری کنند... به اهریمن نیرو می‌بخشند و سرانجام موفق می‌شوند که اهریمن را از بیهوشی به درآورند. اهریمن... برمی‌جهد و بوسه‌ای بر سر جهی می‌زند؛ ناپاکیهای زنانه از این بوسه ناشی می‌شود. او سپس این خواهش جهی را برمی‌آورد که مردان او را آرزو کنند. (از این‌جا نشان زن، ناز است و مرد، نیاز را درخواهیم یافت؛ دیدگاهی که نه تنها پیوندهای نادرست که پیوند همسری را نیز با هر رویکردی همچون عشق، رفاقت، دوستی، مهر، هوس، زور و... را نیز کاری اهریمنی می‌داند. در سفر پیدایش تورات اینچنین می‌خوانیم که خدا فرمود، خوب نیست که مرد تنها زندگی کند، بهتر است یک همدم مناسب برای او بسازم تا او را کمک کند. در قرآن نیز ازدواج امری الهی و زمینه‌ساز آرامش انسانی است و ازدواج را آنچنان والا می‌شمرد که در آیه ۳۲ سوره نور از مسلمانان می‌خواهد تا بدون ترس از چیزهایی همچون تنگدستی، ازدواج کنند.)...

یورش دوم اهریمن

با به درآمدن اهریمن از بیهوشی، حملهٔ واقعی او به جهان کنونی آغاز می‌شود... او آسمان را می‌شکافد و به درون آن می‌آید. آسمان از او چنان می‌ترسد که بره از گرگ. او روشنایی آسمان را با تاریکی می‌آمیزد. (امروزه و پس از باز شدن پای انسان به جهان بالاتر از زمین، بر این آگاه شده‌ایم که بیرون از زمین و جهان زمینی، تاریک است؛ آیا با این باور که اهریمن درون آسمان جای دارد، باید جهان ورازمینی را اهریمنی بدانیم؟ در اندیشه پیروان اندیشه‌های دیگر، آسمان جایگاه آفریدگار هستی است و از این رو برای نیایش و ستایش به درگاه او، دست‌ها را به سوی آسمان بالا می‌برند؛ هرچند در اندیشگاه بیشتر مسلمانان الله، در همه جهان هست؛ تا جایی که اندیشه وحدت وجود، همه‌خداباوری (پانتئیسم)، همه‌دارباوری (پان‌دئیسم)، همه‌درخدایی و... در میان عرفان، علما، فضلا، فلاسفه و دانشمندان یهودی، مسیحی و مسلمان بسیار دیده می‌شود. معراج پیامبر اسلام و فراز او به آسمان‌ها و دیدار با الله و بالا رفتن عیسی مسیح در اندیشه مسیحیت پس از به صلیب کشیده شدن را نیز می‌توان از نشان‌گرهای آسمان الهی و خدایی دانست. همچنین تاریکی شب در اندیشه ادیان دیگر هنگامی برای آسودگی و نیایش است؛ چنانکه در آیه ۴۶ سوره فرقان در قرآن گفته شده است.)

صفحه ۴۷

به آب می‌تازد و موفق می‌شود بخشی از آن را شور و گل‌آلود کند. ایزد تیشتر به یاری آب می‌شتابد. پیش‌نمونهٔ آب را برمی‌گیرد و با یاری ایزد باد در جهان پراکنده می‌سازد و بدین ترتیب، دریاها و رودها به‌وجود می‌آورد. بزرگترین و مهمترین آنها دریایی است که فَراخکرد (در اوستا وروکَشَه) یا دریای کیهانی نامیده می‌شود. دو رودخانه بزرگ نیز تشکیل می‌شود که یکی از آنها همان «وِه دائیتی» یا «دائیتی خوب» هست این دو رود نیز به دریای فراخ‌کرد می‌ریزند... اهریمن به شکل ماری از بخشی از آسمان که در زیر زمین قرار دارد (پس آگاه می‌شویم که آسمان پیرامون زمین است.) بیرون می‌پرد و بر زمین می‌جهد. زمین تاریک می‌شود (بار دیگر شب اهریمنی می‌شود.) و آفریدگان سهمناک بر روی زمین رها می‌شوند و پلیدی چنان همه‌جا را فرامی‌گیرد که حتی نوک سوزنی از زمین از آلودگی برکنار نمی‌ماند.بر اثر ترسی که به زمین از یورش اهریمن دست می‌دهد، لرزشی در آن ایجاد می‌شود و کوهها و پستیها و بلندیها به‌وجود می‌آیند و مهمترین کوه اساطیری که «هَرَه بَرَزیتی» یا البرز است در وسط عالم به وجود می‌آید (در این داستان‌ها، ایران‌زمین همیشه کانون رخدادهاست زیرا که ایران‌زمین رستن‌گاه جهان است.) و این بزرگترین کوه کیهانی است. (امروزه می‌دانیم که بزرگ‌تر از البرز نیز هم در زمین و هم بیرون از زمین، کوه‌های بسیاری است.) بنابر زامیاد یشت زمین دارای دو هزار و دویست و چهل و چهار کوه است. بر اثر باران تیشتر و رودها و دریاهایی که او به‌وجود آورده است زمین به هفت بخش تقسیم می‌شود و هفت کشور بدین ترتیب به‌وجود می‌آید. کشور خُوَنیرس در میان است و ایران‌ویج یا ایران‌ویز، سرزمین ایرانیان، در کشور خونیرس قرار دارد. در شرق کشور اَرزَه، در غرب کشور سَوَه، در شمال، دو کشور وَروجَرَش و وَروبَرَش و در جنوب دو کشور فرَدَفَش و ویدَفَش پدید می‌آید.

اهریمن به گیاه می‌تازد و آن را خشک و پژمرده می‌سازد. امردادامشاسپند آن گیاه خشک را برمی‌گیرد و می‌ساید و با یاری تیشتر آن را با باران به همه‌جا فرود می‌آورد و بدینگونه رستنیهای گوناگون در همه‌جای جهان به‌وجود می‌آید.

صفحه ۴۸

اهریمن با گرسنگی و آز و نیاز به گاو یکتاآفریده می‌تازد. پیش از آنکه اهریمن به سوی گاو بیاید، اورمزد برای اینکه رنج مرگ را برای او آسان کند به او «بنگ» می‌دهد. گاو با حملهٔ اهریمن نزار می‌شود، بر پهلوی راست می‌افتد و می‌میرد. از تن گاو یکتاآفریده انواع غلات و گیاهان دارویی می‌روید. در همین موقعیت است که گوشورون، مینوی چهارپایان، خطاب به اورمزد بانگ می‌زند که: «سرورس آفریدگان را در روی زمین به که واگذاشتی؟»

نطفهٔ گاو یکتاآفریده به ماه بُرده می‌شود و به ایزد ماه سپرده می‌شود. آن نطفه در ماه پالوده می‌شود و جان می‌گیرد و سپس از آن، دو گاو در ایران ویج به‌وجود می‌آیند، یکی نر و یکی ماده. پس از آن انواع دیگر از چهارپایان در زمین به‌راه می‌افتند. ماهیها در آب شناور می‌شوند و پرندگان در آسمان به پرواز در می‌آیند. (امروزه دانشمندان جانورشناسی، زمین‌شناسی و باستان‌شناسی بر این باور هستند که در آغاز همه زمین را آب فراگرفته بود و نخستین جانوران ماهی‌سانانی بودند که درون آب‌ها زندگی می‌کردند؛ پس برآمدن جانوران و برخی گیاهان از گاو یکتاآفریده درست نمی‌نماید. در بندنوشت پایانی صفحه پیشتر خواندیم که اهریمن به گیاه می‌تازد؛ درباره نام گیام چیزی نوشته نشده است. شگفت‌انگیز است که گیاه یکتاآفریده، گاو یکتاآفریده و.... هستند و آنگاه دو کس، اورمزد و اهریمن، بر جهان فرمانروایی و آفرینش می‌کنند. همچنین اورمزد به جای ایستادگی در برابر یورش اهریمن، همچون دیگر امشاسپندان و ایزدان نیست و تنها برای کمتر درد کشیدن، به گاو یکتاآفریده، بنگ می‌دهد؛ آغازی بر افیون‌ها و آن‌هم نه از جایگاه اهریمنی که از جایگاهی اورمزدی. نباید این دیدگاه را دور داشت که این‌ها اندیشه‌های باستانی پدران ما درباره آفرینش گیتی است. سخن دیگر در این‌جا آن است که چرا آفرینش‌ها یکتا و میرا بوده‌اند؟)

اهریمن می‌داند که تمام آفریده‌های اورمزد را بجز گیومرث ناتوان کرده است. او استویداددیو را با هزار دیو مرگ‌آفرین دیگر... به‌سوی گیومرث می‌فرستد... در لحظه‌ای که دشمنیِ اهریمن نسبت به آفریدگان گیتی آغاز شد مدت زندگی و سلطهٔ گیومرث سی‌سال تعیین گردید... اورمزد به‌این دلیل پیش از حملهٔ اهریمن گیومرث را به خواب سی‌ساله فرو می‌برد و چون گیومرث از خواب برمی‌خیزد همه جهان را تاریک و انباشته از جانوران آزاردهنده می‌بیند... هر یک از امشاسپندان با سردیوانِ هماورد خود ستیز می‌کنند و دروغ در برابر راستی قرار گرفته است. سرانجام گیومرث در زمانی که برایش مقدر شده است به پهلوی چپ می‌افتد و می‌میرد. فلزات از بدن او به‌وجود می‌آیند و نطفهٔ او که در موقع درگذشتن به زمین می‌ریز در نور خورشید پالوده می‌شود. دو سوم آن را ایزد نَریُوسَنگ، ایزد مردانگی، نگهداری می‌کند و یک‌سوم آن را سپندارمه، ایزدبانوی زمین. (باز هم می‌بینیم که اورمزد در برابر اهریمن، ایستادگی نمی‌کند و تنها با خواب کردن گیومرث، به جای نبرد برای نگه داشتن جان او، تنها به پس انداختن مرگ او می‌اندیشد. همچنین در این‌جا نیز می‌بینیم که از مرگ آفریده‌ای دیگر، شکوفایی بیشتر رخ می‌دهد بی‌آن‌که آفریدگار بخواهد.)

صفحه ۴۹

اهریمن پس از این پیروزیها می‌خواهد به منزل طبیعی خود که تاریکی است بازگردد... در جهان دشمن خویش زندانی می‌شود و می‌بیند که زندگی آغاز به شکوفایی کرده است (در این داستان، هرچند اورمزد آفریدگار نخستین گیتی و نه همه هستی است، شکوفایی زندگی در گیتی، به یورش اهریمنی

برمی‌گردد. پس شکوفایی زندگی، تنها به آفرینش یکتاآفریده‌های اورمزد نیست که از نبرد او با اهریمن، ناخواسته شکوفایی زندگی گیتی رخ می‌دهد؛ پس این انگاره را در اندیشه پیروان خود می‌سازد که تا هنگام نبرد این دو، جهان ناخواسته در شکوفایی است یا به سخن دیگر، از برخورد دو چیز، دو قطب، دو اندیشه و... شکوفایی تازه، ناخواسته، رخ خواهد داد.)، تیشتر باران ایجاد کرده و آبها آفریدگان بد را می‌شویند و به‌درون سوراخهای زمین می‌رانند و زمین با وجود همهٔ نیروهای بد بارور می‌شود. چهارپایان و جانوران به‌وجود می‌آیند و از آمیزش نطفهٔ پیش نمونهٔ انسان با زمین، نخستین زوج بیشر تکوین می‌یابد و پدر و مادر نسل بشر پیدا می‌شوند. (باران... فراگیری باران در همه زمین و نابودی نخستین و برآمدن دگرباره را در داستان حضرت نوح هم دیده می‌شود. نوح با نفرین بدان، بر کشتی سوار می‌شود و همه جانوران را با خود می‌برد و پس از باران، فرو می‌نشیند تا زندگی دوباره‌ای آغاز شود. از سوی دیگر، باران، نشان باروری را می‌توان در چرخش فصل‌ها دانست که در زمستان، بارندگی رخ می‌دهد و از آن باران، در بهار، هستی دوباره زندگی خود را پی می‌گیرد. این چرخش و زندگی دوباره فصل‌ها، گونه‌ای دیگر از رستاخیز هستی است که در ادیان ابراهیمی، نشان‌گر رستاخیز بزرگ و پایانی است.)

نخستین زوج بشر

از نطفهٔ گیومرث که بر زمین ریخته می‌شود پس از چهل سال شاخه‌ای ریواس می‌روید (رویش‌گاه این گیاه تنها در دو بخش باخترشمالی و خاورشمالی ایران، خراسان و آذربایگان و کردستان امروزی است.) که دارای دو ساق است (شاید نشان از دو پا) و پانزده برگ. این پانزده برگ مطابق با سالهایی است که مشیه و مشیانه، نخستین زوج آدمی، در آن هنگام دارند. (در ۱۵ سالگی، بلوغ جنسی و جسمی انسان یا به پایان می‌رسد یا آن‌که انسان در مراحل بلوغ است؛ ازاین‌رو پیشتر ۱۵ سالگی برای دختر و پسر، سن ازدواج بوده است.) این دو همسان و همبالایند.

تنشان در کمرگاه چنان به‌هم پیوند خورده است که تشخیص اینکه کدام نر است و کدام ماده امکان‌پذیر نیست. این دو گیاه به صورت انسان درمی‌آیند و «روان» به گونهٔ مینوی در آنان داخل می‌شود. اورمزد اندیشه‌های اورمزدی را به آنان تلقین می‌کند: «شما تخمهٔ آدمیان هستید؛ شما نیای جهانیان هستید؛ من شما را بهترین کامل‌اندیشی بخشیده‌ام. نیک بیندیشید، نیک بگویید و کار نیک کنید و دیوان را مستایید.» (شما تخمهٔ آدمیان هستید، نخستین گزاره است. گزاره‌ای که اگر بگوییم از آن افتاده است، باید نشانگر آن بدانیم که گیومرث، تنها آدمی نبوده است. اگر بپذیریم که تخمهٔ آدمیان آینده از آنان است، آنان بسان همان آدم و حوا هستند. در تفسیر ربانی پیدایش تورات، در ترتیب آفرینش هر چیز بر آفریدهِ قبلی سروری دارد و آدم پس از همه آفریده شد تا بر همه آفریدگان سلطه داشته باشد. در آیه ۱۲ سوره نحل نیز می‌خوانیم: او شب و روز و خورشید و ماه را مسخّر شما ساخت; و ستارگان نیز به فرمان او مسخّر شمایند. همچنین در آیه ۳۱ سوره بقره نیز می‌خوانیم که الله در پاسخ به فرشتگان درباره انسان می‌فرماید به او علم اسماء را دادم که گونه‌ای دیگر از کامل‌اندیشی است. درباره گزاره دوم یا همان پندارنیک، گفتار نیک، کردار نیک، نیز همه ادیان و مکاتب بر آن هستند که در این راستا گام برداشته‌اند. هم در اوستا، هم در انجیل و هم در قرآن بارها به آن اشاره شده است.)… اهریمن بر اندیشهٔ آنان می‌تازد و آنان نخستین دروغ را به زبان می‌آورند و آفریدگاری را به اهریمن نسبت می‌دهند. (همه ادیان بر این باورند که نخستین زوج، پاک بودند و به نیرنگ شیطان یا همان اهریمن، ناپاک شدند؛ با این دیگرگونگی که ادیان ابراهیمی نخستین گناه را سرپیچی از دستور کردگار درباره خوردن از میوه ممنوعه می‌دانند و در این‌جا دروغ کفرآلود، ریشه گناهان دانسته می‌شود.)... از این فریب و از این گناه نیروی آز بر آنان چیره می‌شود و گرسنگی و تشنگی بر آنان غلبه می‌یابد و سردرگمی آنان آغاز می‌شود. به کفارهٔ این گناه مدتها از داشتن فرزند محروم می‌مانند.

صفحه ۵۰

توبه می‌کنند و سرانجام می‌توانند با هم وصلت کنند. نه‌ماه بعد مشیانه جفتی را به‌دنیا می‌آورد که چنان به چشم مادر و پدر شیرین می‌آیند که مادر و پدر آنها را می‌خورند و از آن پس اورمزد شیرینی فرزند را تا بدان اندازه که میل به خوردن در پدر و مادر ایجاد کند از آنان برمی‌گیرد (هنوز هم در برخی جانوران این ویژگی فرزندخواری دیده می‌شود. همچون مرغ عشق که مادر پس از تخم‌گذاری گاه تخم خود را و گاه هنگام جوجه شدن، فرزند خود را کشته و می‌خورد یا گاه با همسر خود نیز چنین می‌کند. این پدیده ی شگفت انگیز Filial infanticide در میان حیواناتی همچون همسترها، خوک ها، مارها، پرندگان و حتی حشراتی مثل ساس ها هم دیده شده است.)... از آن پس مشیه و مشیانه دارای هفت جفت فرزند می‌شوند... هر کدام از جفتها با هم وصلت می‌کنند و روانهٔ یکی از هفت کشور می‌شوند... مشیه و مشیانه در صد سالگی می‌میرند. (در داستان‌های ادیان ابراهیمی، فرزندان آدم و حوا که همان هابیل و قابیل هستند، هابیل به دست قابیل کشته می‌شود و نه به دست پدر و مادر خود.)

فرزندان نخستین زوج بشر

... شاخه‌ای که در خونیرس و در ایران‌ویج اقامت کردند، نژاد ایرانیان را به‌وجود می‌آوردند. با کمی تفاوت در متنها، این نژاد از زوجی است که سیامک – نَشاک نامیده می‌شود. از سیامک – نشاک زوج فِرَواگ – فِرَواگین به‌وجود می‌آید و از فرواگ – فرواگین زوج هوشنگ - گوزک... در شاهنامه، گیومرث به‌جای پیش‌نمونهٔ انسان، نخستین کدخدای جهان است... سی‌سال پادشاه است و همه در اطاعت او... او پسری خوبروی و نیرومند به‌نام سیامک دارد و در مقابل، اهریمن پسری دارد دیوگونه، بدسگال و گرگ‌صفت که نسبت به سلطهٔ گیومرث و سیامک رشک می‌برد... (ابوعلی بلعمی در ترجمه تاریخ طبری می‌نویسد: «و او را (کیومرث را) گِل پادشاه خواندندی که از گِل آفریده شد، و جفت او ایلده، که حوّا خوانند هم خدا از گِل آفرید و جان در تن هر دو اندر یکوقت و یک اندازه کرد.». سپس برای پانوشت متن مجلد مربوط به ایرانیان چاپ ۱۳۳۷، از نسخه دیگر برای ایلده آورده شده: «یلده». با توجه به اینکه فرزند دیگر کیومرت و یلده، سیامک نخستین سوشینث بود و شیث نیز فرزند آدم و حوّا می‌باشند، شاید بتوان گفت منظور از سیامک شیث است و تجلّی خورشید حقیقت، البته اگر یلدَه را با فتحه بخوانیم و مرادمان «یلدا» باشد و چنین خوانشی صحیح نیز باشد.)

صفحه ۵۱

سیامک با این دیو ساه نبرد می‌کند. دیو سیاه بر سیامک چیره می‌شود... ولی با یاری هوشنگ، پسر سیامک، به کینه‌خواهی و نبرد با دیوسیاه می‌پردازد. چون هوشنگ بر دیوسیاه پیروز می‌شود، پادشاهی سی‌سالهٔ گیومرث به‌سر می‌رسد. دورهٔ پیشدادی از این جا آغاز می‌گردد.

پیشدادیان

هوشنگ (هئوشیَنگه) نام او به معنی «کسی که خانه‌های خوب فراهم می‌سازد» یا «کسی که خانه‌های خوب می‌بخشد» و لقب او در اوستا پرَدَاته است، به‌معنی «نخستین کسی که (برای حکومت) تعیین شده» که در پهلوی و فارسی به‌صورت پیشداد درمی‌آید به معنی «نخستین کسی که قانون می‌آورد»... در شاهنامه، هوشنگ فرزندزادهٔ گیومرث است... کشف آتش را به او نسبت می‌دهند... جشن سده را یادبودی از این واقعه می‌دانند. (در تاریخ طبری از قول نسب‌شناسان پارسی روایت کرده است که ایشان هوشنگ، دومین شاه پیشدادی در شاهنامه، را معادل مهلائیل می‌دانند. مهلائیل (عبری:) از شخصیت‌های عهد عتیق است. مهلئلیل پسر قینان و نوه انوش بود و نسبش به شیث پسر آدم می‌رسید. انوش، فرزند شیث فرزند آدم، در اصفهان به خاک سپرده شده است. مهلئلیل پدر یارد و جد خنوخ بود. نام مهلئلیل در نسب‌نامه عیسی و نیز در نسب‌نامه محمد پیامبر اسلام آمده شده است.)

صفحه ۵۲

تهمورَث/ تخمورَپ (تَخمه اورَپه) نام او با نیرومندی ارتباط دارد. در متنها معمولاً با صفت زیناوند (هوشیار) می‌آید. مدت فرمانروایی او را سی‌سال گفته‌اند. با دیوها می‌جنگد و بر آنها چیره می‌شود. در اوستا آمده است که او از ایزد وَیو می‌خواهد که او را یاری کند تا بر اهریمن پیروز شود و بر او همچون اسبی سوار گردد. شاید دنبالهٔ همین سنت است که در داستانی متأخر آمده است (پاورقی: در آثار زردشتی به زبان فارسی) که تمورث مدت سی‌سال اهریمن را به‌بند می‌کشد و همچون باره‌ای بر او سوار می‌شود؛ تا اینکه اهریمن همسر تهمورث را با انگبین و ابریشم فریب می‌دهد و نقطه‌ضعف تهمورث را درمی‌یابد و در گذرگاه البرز او را بر زمین می‌زند و او را می‌بلعد که سرانجام جمشید او را از شکم اهریمن بیرون می‌کشد... در متنهای پهلوی رفتن نژادهای گوناگون از خونیرَس به کشورهای دیگر در زمان فرمانروایی تهمورث صورت می‌گیرد. مردم بر پشت گاو سَرَسوک می‌نشینند و به‌سوی سرزمین جدید می‌روند... در برخی از متنها، این روایت را به دورهٔ هوشنگ نسبت داده‌اند.

در روایت شاهنامه نیز تهمورث پسر هوشنگ است و لقب دیویند دارد... دیوان برای حفظ جان خود راز نگارش را به او می‌آموزند.

صفحه ۵۳

جمشید پسر ویونَگهان است، نخستین کسی که هوم را مطابق آیین می‌فشارد و این سعادت به او می‌رسد که صاحب فرزندی به نام جم درخشان با حمشید شود. در روایتهای زردشتی، جمشید، برادر تهمورث شمرده می‌شود.

جم شخصیتی هندوایرانی و با نام یمه در هند نخستین کس از بی‌مرگان است که مرگ را برمی‌گزیند، راه مرگ را می‌پیماید تا راه جاودانان را به مردمان نشان دهد. او سروَر دنیای درگذشتگان می‌شود... در اسطوره‌های ایرانی، جم با صفت شید به‌معنی درخشان همراه است. در اوستا و در متنهای پهلوی دارای صفت «زیبا» و «خوب‌رمه» (دارندهٔ گله و رمهٔ خوب) است. در متنهای دینی آمده است که اورمزد نخست به او پیشنهاد می‌کند که دین‌یِه (آیین مزدیسنایی) را به جهان ببرد. جمشید از انجام چنین کاری اظهار ناتوانی می‌کند و آن را نمی‌پذیرد؛ اما در مقابل به اورمزد قول می‌دهد که جهان او را رشد دهد، آن را فراخ سازد و از آن پاسداری کند. برای به‌جای آوردن چنین وظیفه‌ای اورمزد به جمشید حلقه‌ای زرّین و تازیانه‌ای زرنشان می‌دهد که نشان پادشاهی او باشد... در فرمانروایی او آرامش وجود دارد و نعمت فراوان است... کسی پیر و فرتوت نمی‌شود و پدر و فرزند هر دو چون جوان پانزده ساله به‌نظر می‌آیند. (ارزشمندی سن پانزده سالگی در این‌جا نیز روشن می‌شود. در مسیحیت، به چرایی آن‌که عیسی در ۳۰ سالگی به پیامبری رسید، سن ۳۰ سالگی و در اسلام ۴۰ سالگی دارای ارزش ویژه است.)... با خواهش جمشید و یاری اورمزد، زمین در سه نوبت، که هر نوبتی سیصدسال طول می‌کشد، گسترده‌تر می‌گردد و مردمان در نه سده فناپذیر می‌شوند.

صفحه ۵۴

آفریدگار به او هشدار می‌دهد که مردمان گرفتار زمستان هراس‌انگیزی خواهند شد و بر اثر آن همه مردمان و حیوانات روی زمین نابود خواهند گشت (امروزه باستان‌شناسان دریافته‌اند که زمین روزگاری به زمستان بلند سختی دچار شده است. از سوی دیگر این داستان به داستان حضرت نوح همانندی دارد.) و جم را وا می‌دارد که «وَر»ی (دژی) بسازد. جمشید این دژ را که به وَر جَمکَرد (دژ ساختهٔ جمشید) معروف است بنا می‌کند. (جمکران که امروزه در بخشی از شهر قم است، گمان دارد همان جایگاه دژ جمشید بوده باشد.)... به این وَر روشن از درون، از مردان و زنانی که در این جهان از همه برتر و نیکوترند نمونه‌ای می‌برند و از جانوران آنچه بزرگتر و بهتر و خوش‌نژادتر؛ از گیاهان آنچه بلندتر و خوشبوتر و خوش‌دانه‌تر؛ از آتشها، سوزانتر؛ و از خورشها، گوارتر. از هر کدام جفتی فراهم می‌کنند...زمانی که زمستان هولناک با حملهٔ ملکوس دیو در سده‌های پایانی جهان بر گیتی مستولی شد و با خود نابودی آورد، تخمه و نژاد همهٔ پدیدها حفظ شود... این اسطوره احتمالاً به دوران پیش از ظهور زردشت تعلق داشته و سپس در تلفقیهای بعدی جزء داستانهای دینی درآمده است.

آبادانیهای بسیار، آموزش هنرهای گوناگون... برقراری طبقات اجتماعی (دین‌مردان، ارتشتاران، برزگران و دست‌ورزان)... و خوشبختیهای بسیار دیگری را به جمشید و دوران او نسبت داده‌اند.

اما جم گناهکار می‌شود. در متنهای دینی آمده است که زردشت او را سرزنش می‌کند که برای خشنودی مردمان، خوردن گوشت گاو را به آنان آموخته است. (چراکه گاو همچنان که گفته شده جانوری ارزشمند و مقدس بود. در دیگر ادیان و اندیشگاه‌های شرقی نیز گاو مقدس است. در قرآن هم گاو، آن‌چنان جایگاهی دارد که یک سوره به نام آن هست. از سوی دیگر قرآن کریم نه تنها گاو که خوردن گوشت چهارپایان و جانورانی که برای انسان کار می‌کنند را مکروه دانسته است.) در متنهای دیگری آمده است که جمشی د از این‌رو گناهکار می‌شود که غرور بر او چیره می‌گردد...

صفحه ۵۵

... و به این ترتیب، فرّه از او می‌گریزد. (پاورقی: فر یا فرّه یا خوره یا خورنه نیرویی آسمانی است که در وجود هر انسانی به ودیعه گذاشته شده است تا او را در انجام اعمالی که با وظیفه و حرفهٔ آدمی مطابقت دارد یاری کند... تا زمانی که فرّهٔ ایزدی با فرامانروایان همراه باشد، پیروزی با آنان یار است... این فرّه نخست به هوشنگ پیشدادی پیوسته بوده است؛ از آن پس به تهمورث دیوبند و سپس به جمشید رسیده است. پس از گریز این فرّه، دیوان و ضحاک و افراسیاب در طی دوران تلاش می‌کنند که آن را به‌دست آورند. در مقابل، ایزدان نیز سعی بر این دارند که نگذارند فرّه به‌دست اهریمنیان افتد. این فرّه به شاهان کیانی می‌رسد و به کی‌گشتاسب، حامی زردشت می‌پیوندد و در پایان جهان به سوشیانت یا سوشیانس خواهد پیوست.) این فرّه در سه نوبت و در سه بخش به شکل مرغی به پرواز درمی‌آید. بخش اول را مهر دریافت می‌کند که بر همهٔ سرزمینهای اهورایی سلطه می‌یابد. دومین بخش نصیب فریدون می‌شود که بر اژی‌دهاک پیروز می‌شود. سومین بخش را گرشاسب دلاور که اژدهای شاخدار و زیانبخشان دیگر را نابود می‌کند، نصیب می‌برد. این تقسیم‌بندی را می‌توان نشان‌دهندهٔ نقشهای سه‌گانهٔ جمشید دانست، یعنی نقش سلطهٔ آن جهانی او که به مهر می‌رسد، فرّه شاهی او که به فریدون، و فرّهٔ پهلوانی او که به گرشاسب داده می‌شود... این روایت نموداری از ساخت سه‌گانهٔ جامعه‌ای است که جم پایه‌گذاری کرده و بر آن فرمانروایی داشته است.

... در برخی از متنها امده است که چون فرّه از جمشید می‌گریزد، ضحاک آن را به دست می‌آورد (ایزدآذر بعدها این فرّه را از دست ضحاک نجات می‌دهد)... شخصیتی که در متنهای ودایی و پهلوی جمشید را همراهی می‌کند جَمی یا جَمیک، خواهر- همسر اوست.

پایان زندگی جمشید نیز تا حدی مرموز است و با گریز و پنهان زیستن و سرانجام مرگ، داستان زندگی او به‌سر می‌رسد. قتل او به‌دست «سَپیتورَ» نامی انجام می‌شود که در از متنها برادر جمشید به‌حساب آمده است.

صفحه ۵۶

... این اندیشه که جم خود را خدا فرض می‌کند اندیشهٔ نسبتاً متأخری است.

ضحاک/ دهاک/ اژی‌دهاک اژی به‌معنی اژدها یا مار بزرگ و دهاک نام خاص است که به‌صورت ضحاک در می‌آید. اژی‌دهاک در متنهای دینی ایران جزء دیوان و فرزندان اهریمن است که سه سر، شش چشم و سه پوزه دارد... در اوستا فقط شخصیت دیوی دارد که سرانجام فریدون بر او می‌شورد و با وی نبرد می‌کند و او را از میان برمی‌دارد. او حتی در صدد خاموش کردن شعلهٔ آتش نیز هست... در اوستا به‌عنوان فرمانروا از او یاد نشده است... گاهی نیز نمایندهٔ نیرومندترین دروغی است که اهریمن بر ضد جهان مادی آفریده است و بدن او پر از حیوانات موذی است که اگر بمیرد، این حیوانات موذی جهان را فراخواهند گرفت.

ضحاک در ادبیات پهلوی مردی است که نمونهٔ کامل یک ستمگر، جدّ سامیها و به‌وجود آورندهٔ کیشهای بد است که به ایران می‌تازد و بر جمشید پیروز می‌شود و بعد از مدت زمانی فرمانروایی از فریدون شکست می‌خورد و در کوه دماوند زندانی می‌شود. در پایان جهان از بند رها می‌گردد و به نابودی جهان می‌پردازد؛ اما سرانجام گرشاسب پهلوان او را از میان برمی‌دارد.

این داستان در شاهنامه به گونهٔ دیگری است: ضحاک فرزند امیری نیک‌سرشت و دادگر به‌نام مرداس است. ضحاک با فریبکاریِ اهریمن پدر خود را با حیله از میان برمی‌دارد و به‌جای او بر تخت می‌نشیند و سپس بر فرمانروایی جمشید نقطهٔ پایان می‌گذارد.

صفحه ۵۷

اهریمن از او می‌خواهد که به پاداش آنچه برای او انجام داده است بر دوش او بوسه زند. بر اثر این بوسه، بر دوش ضحاک دو مار می‌روید و اژی‌دهاک سه‌سر، سه پوزه و شش چشم اوستا به این صورت جلوه می‌کند...

کاوه او با داشتن پیشهٔ آهنگری نمایندهٔ طبقه پیشه‌ور است. از شانزده پسر او همه جز یک تن قربانی ضحاک و خوراک مارهای دوش او می‌شوند... او با برافراشتن پیش‌بند چرمین خود که درفش کاویانی نام می‌گیرد، بر سر بازار می‌رود و مردمِ به جان آمده از بیداد ضحاک را به‌دنبال خود می‌کشد. آنها به‌سوی جایگاه فریدون می‌شتابند تا همگی او را که از تخمهٔ جمشید است یاری کنند که بر ضحاک پیروز شود.

برخی از ایرانشناسان به این دلیل که نام کاوه در متنهای اوستا و پهلوی نیامده است آن را صورت شخصیت یافتهٔ صفت کی (کیانی یا پهلوانی یا شاهی) می‌دانند که بعدها لقب فرمانروایان سلسلهٔ کیانی می‌شود.

فریدون (ثریتونه) در اوستا قهرمانی است که شخصیتی نیمه‌خدایی دارد و لقب او اژدهاکُش است. او پسر آبتین (اثفیان) است، دومین کسی که هوم را مطابق آیین می‌فشارد و این موهبت بدو می‌رسد که پسری چون فریدون داشته باشد... پیروزی فریدون بر ضحاک او را به مقام پیروزمندترین مردمان (بجز زردشت) می‌رساند و این پیروزی به فریدون این فرصت را می‌دهد که بخشی از فرّه جم را که گریخته به‌دست آورد.

صفحه ۵۸

فریدون بر متنهای پهلوی با دیوان مازَندَرَ نیز روبرو می‌شود (پاورقی: واژه مازَندَرَ که در متنها به صورت مَزَن، مَزَنی، مَزَندر نیز آمده است، به معنی بزرگ است. این دیوان چنین توصیف شده‌اند که بلندی آنان چنان است که دریای فراخکرد تا میان ران و ژرف‌ترین جا تا دهان باشد.) و چنان با آنان نبرد می‌کند که چون دم بیرون می‌دهد از بینی راست او تگرگ به سردی زمستان و از بینی چپ او سنگ به بزرگی خانه‌ای بر سر دیوان فرو می‌بارد و آنان را

به شکل سنگ درمی‌آورد.

در شاهنامه، فریدون از نژاد جمشید است و پدرش از قربانیان ضحاک. مادرش فرانک او را دور از چشم ضحاک به کمک گاو ناموری به‌نام «بَرمایه» یا «پُرمایه» در بیشه‌ای می‌پروراند تا زمانی که کاوه با مردمان به‌سوی فریدون می‌روند... او چرم‌پارهٔ کاوه را با پرنیان و زر و گوهر می‌آراید و آن را درفش کاویانی نام می‌نهد و به کین‌خواهی برمی‌خیزد. برادران فریدون به فرمان او پیشه‌وران را وامی‌دارند که گرزی برای او تهیه کنند که بالای آن شکل سرگاوی باشد... فرستاده‌ای ایزدی راز گشودن طلسمهای ضحاک را به او می‌آموزد. سرانجام فریدون وارد کاخ می‌شود و از شبستان ضحاک که خوبرویان در آنجا گرفتار هستند شهرنواز و اَرَنواز، دختران جمشید، را نجات می‌دهد... پیک ایزدی او را از کشتن ضحاک بازمی‌دارد... در عاری در دماوند او را زندانی می‌کنند. سپس فریدون بر تخت می‌نشیند و داد و دهش می‌کند. برخی جشن مهرگان را یادبودی از به تخت نشستن فریدون می‌دانند.

فریدون پس از غلبه بر ضحاک برای آخرین بار با دیوان روبه‌رو می‌شود... پس از این مبارزه همه‌چیز به اندازه‌های انسانی سوق داده می‌شود.

فریدون در ادبیات ایران با نوعی جادوگری و پزشکی نیز ارتباط دارد...

صفحه ۵۹

... در متنهای پهلوی جزء گناهکاران محسوب شده و حتی آمده است که او نخست بی‌مرگ آفریده شده بود، ولی به دلیل ارتکاب گناه میرا شده است. (پاورقی: بی‌مرگان یا جاودانان در سنت کهن ایران، نامداران و بخصوص قهرمانانی هستند که نمی‌میرند و چون زمان معمول زندگیشان به‌سر می‌رسد یا به خواب فرو می‌روند و یا در جایی پنهان می‌مانند تا در هنگام لازم و در زمان فرشگرد (دوران بازسازی جهان) به یاری بزرگان دین و مردم می‌شتابند... گرشاسب، توس و گُستَهم پسران نوذر؛ کیخسرو، گیو و فریبرز از پهلوانان دوران کیخسرو؛ اوروَتَت‌نَرَه پسر زردشت که در وَرجمکرد به‌سر می‌برد؛ گوبدشاه یا اَغریرَث برادر افراسیاب که به‌دلیل یاری دادن به ایرانیان به‌دست برادرش کشته می‌شود و جزء جاودانان درمی‌آید؛ یوشت‌فریان؛ پشوتن پسر گشتاسب... جمشید و فریدون و کیکاوس هم بنا به روایتها بی‌مرگ آفریده شده بودند، ولی به دلیل ارتکاب گناه از ردهٔ جاودانان بیرون آمدند. در بندهشن آمده است که در فرشگرد، پانزده مرد پارسا و پانزده زن که از بی‌مرگان هستند به یاری سوشیانس می‌شتابند.) (گفتنی است در ادیان ابراهیمی نیز برخی از پیامبران زندگانی درازی دارند؛ با این‌همه هیچ‌کدام از آنان بی‌مرگ نیستند و در پایان جهان، همه کسان می‌میرند. از دیدگاه اسلامی، حضرت الیاس (که گاه با حضرت خضر یکی دانسته می‌شود)، حضرت ادریس (نواده حضرت آدم و جد حضرت نوح)، حضرت خضر و حضرت عیسی و همچنین حضرت مهدی، دارای زندگانی درازی هستند. همچنین برپایه برخی از روایات به‌ویژه روایات امامیه، ۳۱۳ تن از یاران امام مهدی در پایان جهان، کسانی هستند که مرگ را دریافته‌اند و دوباره زنده خواهند شد و به یاری آن حضرت خواهند شتافت. همچنین گاه درباره برخی از کسان که ناگهان در تاریخ ناپدید شده‌اند همچون احمد بن موسی الکاظم یا در روزگار خودمان امام موسی صدر نیز برخی گمان دارند که برای روز پایانی و یاری امام مهدی، پنهان شده‌اند یا به آن حضرت پیوسته‌اند و در پایان جهان برخواهند گشت. این دیدگاه‌ها، گاه با داستان‌های گوناگون و درست و نادرستی همراه شده است؛ تا آنجا که برخی احمد بن موسی الکاظم و اسماعیل بن جعفر الصادق را خود امام مهدی دانسته‌اند. در ادیان دیگر نیز این دیدگاه که در روز واپسین، برخی از بزرگان برخواهند گشت و به یاری مردی که زندگانی دراز پنهانی دارد، جهان را به درستی برخواهند گرداند، اشاره‌های بسیاری شده است. در آیین یهود که از کهن‌ترین ادیان ابراهیمی است، این دیدگاه درباره مسیح بوده است. تئودرو هرتزل، اندیشمند یهودی، موعود پایانی را یک تن ندانست و آن را دسته‌ای مردم خواند و از این‌رو دیدگاه صهیونیستی را پدید آورد و صهیونیست‌های یهودی با همین اندیشه، جنگ‌های جهانی یکم و دوم را پدید آوردند و در پی این جنگ‌ها، بر آن بودند تا دست‌کم کشوری به‌نام اسراییل را بسازند؛ چپاول فلسطین در همین راستا انجام شد و هنوز هم ادامه دارد.)

سلم، تور و ایرج

فریدون سه پسر دارد: سلم، تور و ایرج. او سه دختر برازندهٔ پادشاه یمن را به همسری آنان درمی‌آورد و نام پارسی بر آنان می‌نهد. آرزو همسر سلم، ماه همسر تور و سَهی همسر ایرج می‌شود.

فریدون سرزمین پهناور خود را سرانجام میان سه پسرش تقسیم می‌کند: روم و کشورهای غربی را به سلم، برادر بزرگتر می‌دهد؛ چین و ترکستان را به تور (پاورقی: در دورهٔ ساسانی، از قرن ششم به بعد، توران با ترکانی که به آسیای میانه آمده بودند یکی شمرده شدند.) می‌بخشد و ایران را که برگزیدهٔ سرزمینهای او برود با عربستان به ایرج، نیای ایرانیان و محبوبترین فرزند خود می‌دهد و تاج بر سر ایرج می‌نهد. (دو سخن در این‌جا پدید می‌آید؛ یکی این‌که در زبان ادیان ابراهیمی، نوح سه پسر دارد و زمین آن روزگار را به آنان وامی‌نهد؛ به یکی اروپا، به دیگری آفریقا و به آن‌که از همه بیشتر دوستش دارد آسیا. این که در هر فرهنگی جهان سه‌گانه آسیا، اروپا و آفریقا به سه پسر واگذار شده است خود جای پژوهش و درنگ دارد. همچنین در هر دو داستان، شبه‌جزیره حجاز یا عربستان به فرزندی واگذار می‌شود که آسیا را در دست دارد. همچنین در این‌جا درمی‌یابیم که یمن، فرمانروا و شاهی جداگانه دارد؛ از سوی دیگر می‌دانیم که یمن بخشی از شبه‌جزیره است و باید پرسید که چرا فریدون، باید عربستان را به ایرج ببخشد؛ این سخن نیز گفتنی است که شبه‌جزیر و یمن، بخشی پیوندخورده و با این‌همه جداافتاده از هر سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا است و فریدون، دختران شاه چنین سرزمینی را به همسری فرزندانش درآورده است. یمن، کشوری است که در همه پیشینه و داستان‌ها و اسطوره‌های آسیایی، آفریقایی و اروپایی، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و سرزمین آرام انگاشته شده است.)

چون فریدون سالخورده می‌شود و نیرو و شکوهش کاستن می‌گیرد سلم و تور به او پیغام می‌دهند و از او گله می‌کنند که... میان فرزندان ناعادلانه رفتار کرده است. آنها از او می‌خواهند که تاج از سر ایرج برگیرد...

صفحه ۶۰

... وگرنه بر او خواهند تاخت... سرانجام، برادران باعث نابودی ایرج می‌شوند.

... شاید گناه او (فریدون) تقسیم ناعادلانهٔ سرزمین میان پسران و کاشتن تخم کینه میان آنان بوده است.

فریدون در رنج و غم، در حالی که بنا بر شاهنامه از اندوه مرگ مظلومانه فرزند نابینا شده است (همانند داستان حضرت یعقوب و یوسف و برادران یوسف) از خدا می‌خواهد که آنقدر زنده بماند تاببیند که کین ایرج از برادرانش گرفته شده است.

منوچهر

از ایرج، با وجود بدخواهیهای سلم و تور، دختری به‌نام وَزَک یا گوزُک باقی می‌ماند. فریدون این دختر را در پنهان می‌پرورد و او را به همسری برادرزادهٔ خود پَشَنگ درمی‌آورد. از این دختر، منوچهر به‌وجود می‌آید و بنابر شاهنامه نورچشم به فریدون بازمی‌گرداند که در ایرانشهر یعنی سرزمین ایران به فرمانروایی می‌رسد و به کینه‌خواهی نیای خویش با پهلوانانی چون کارن یا قارن کاویان (پسر کاوهٔ آهنگر)، سام نریمان، گرشاسب، قباد و... بر لشکریان سلم و تور می‌تازد و آنان را از پای درمی‌آورد. فریدون سالخورده منوچهر را به سام نریمان می‌سپارد و خود جان‌به‌جان‌آفرین تسلیم می‌کند.

منوچهر شخصیتی مرموز در اسطوره‌هاست که اصل او بنا به برخی نوشته‌های پهلوی به ایزدان می‌رسد. التقاطی از بن‌مایهٔ نخستین انسان هندی، منو، و نیای ایرانیان را در او می‌توان دید... در متنهای پلهوی، جنگ با افراسیاب در دوان حکومت اوست...

صفحه ۶۱

پهلوانان

آرش از نام‌آورترین پهلوانان تاریخ اساطیری ایران... افراسیاب تورانی منوچهر پادشاه پیشدادی را در تبرستان محصور می‌کند... منوچهر از افراسیاب درخواست می‌کند که به‌اندازهٔ یک تیرپرتاب از خاک او را به وی برگرداند... سپندارمه به منوچهر فرمان می‌دهد که تیر و کمان خاصی برای این کار تهیه کند... آرش، پهلوان ایرانی... همهٔ نیروی و وجود خود را با یاد سرزمین ایران به تیر می‌بخشد... ایزدِ باد به یاری می‌آید تا سرانجام در غروب آفتاب، در سرزمین بلخ، در ناحیه‌ای به‌نام گوزگان، در کنار جیجون بر درخت گردویی که بلندبالاتر از آن در جهان نیست می‌نشیند و مرز ایران و توران مشخص می‌گردد.

... از آرش و از پهلوانیهای او در شاهنامه نشانی نیست. شاید شباهت نام آرش با ارشک سرسلسله اشکانیان دلیل حذف آن از خداینامه‌ها و به‌دنبال آن از شاهنامه باشد.

صفحه ۶۲

گرشاسب این پهلوان کهن به دوران هندوایرانی تعلق دارد. افسانه‌های مربوط به این شخصیت پیش‌زردشتی وارد روایتهای دینی شده... گرشاسب پسر ثریته است. ثریته تواناترین مرد از خاندان سام است و سومین کسی است از میان مردمان که هوم را مطابق آیین می‌فشارد و به پاداش این کار صاحب دو پسر می‌شود: یکی اورواخشیهٔ قانونگذار و دیگری گرشاسب گیسوَر (دارای موی مجعد)، نرمنش (دلاور)، گُرزور و نیرومندترین مردان. بنابراین از نظر زمانی در این روایت، گرشاسب پس از جمشید و فریدون و پیش از زردشت است. گرشاسب بخشی از فرّهٔ جمشید را دریافت می‌کند... نابودی ضحاک در هزاره‌های پایانی جهان پس از بند گسستن او به‌دست گرشاسب خواهد بود. دلاوریهای گرشاسب با کشتن اژدهای شاخدار آغاز می‌شود...

... رام کردن باد، باز داشتن مرغ بال‌گسترده و از میان بردن راهزنان غول‌پیکر نیز جزء کارهای قهرمانی اوست.

گرشاسب سپس از پری خناثئیتی در کابلستان فریب می‌خورد و به او می‌پیوندد و با بی‌احترامی به آتش... جزء گناهکاران می‌شود و با وجود جاودانه بودن، وقتی نوهین تورانی در دشتی در زابستان تیری به او می‌زند، او به‌خواب فرو می‌رود و تا آخر جهان در این حالت بیهوشی باقی خواهد ماند. پیکر گرشاسب را فروهرها محافظت می‌کنند تا در هزارهٔ اوشیدرماه وقتی که ضحاک زنجیر خود را گسست... امشاسپندان و ایزدان بر سر پیکر گرشاسب بروند و او را از خواب بیدار کنند تا او گرز بر ضحاک بکوبد و نابودش کند.

صفحه ۶۳

در روایتهای دیگر و در شاهنامه نیز موقعیت و شخصیت گرشاسب چندان روشن نیست. در بعضی روایتها نسب او به جمشید می‌رسد...

در متنهای پلهوی از روان گرشاسب گناهکار به‌دلیل آزردن آتش بازخواست می‌شود و با میانجی‌گری زردشت بخشوده می‌شود.

سام، زال، رستم در شاهنامه فعالیتهای قهرمانی این پهلوانان نامی از دوران منوچهر آغاز می‌شود. سام نریمان در خدمت منوچهر و جهان پهلوان اوست و در کین‌خواهی ایرج همراه اوست. او امیر زابل است و سرآمد پهلوانان ایران. زال دستان فرزند اوست که چون به‌دنیا می‌آید سپیدموست. سام از داشتن چنین فرزندی خود را شرمنده می‌بیند و فرمان می‌دهد که کودک را در دامن کوه البرز رها کنند. (شگفتی این داستان در این‌جاست که فرزند در زابل، خاور جنوبی ایران کنونی، زاده می‌شود و در دامنه کوه البرز در شمال ایران کنونی، گذاشته می‌شود.) سیمرغ که بر فراز البرز لانه دارد... او را با بچگان خود می‌پروراند. سام... شرمنده از گناهی که کرده است... پوزش به درگاه جهان‌آفرین می‌برد. سیمرغ که زال دستان را به‌دست خویش پرورده است... پر خود را به زال می‌دهد تا هربار که به حضورش نیازی باشد، زال آن را بر آتش افکند که به چشم به‌هم زدنی سیمرغ به کمکش شتابد...

صفحه ۶۴

... از آن پس زال چون روی و موی سپید دارد زال زَر، زَر و زَرمان معنای سالخوردگی دارد و سپیدمویی زال نمادی از پیرزمانه بودن و سالخوردگی و خردمندی می‌شود. سام نریمان فرمانروایی زابل را به او می‌سپارد و خود برای یاری منوچهر در سرکوبی دیوان مازندران و سرکشان گرگساران رهسپار دربار او می‌شود.

زال را گذار به کابل می‌افتد؛ جایی که مهراب کابلی، امیری از نژاد ضحاک تازی، بر آنجا حاکم است و باجگزار سام. رودابه، دختر زیباروی مهراب کابلی، دل در مهر زال دستان می‌بندد و زال نیز به همسری او مشتاق می‌شود...

نام رستم مفهوم «تهمتن» دارد. این معنی را نیز برای اسم او ذکر کرده‌اند: «رودی که به بیرون جاری است». او فرزند زال و رودابه است... پزشکی بینادل و چیره‌دست رستم را با شکافتن پهلوی رودابه و سپس دوختن آن به‌دنیا می‌آورد. سیمرغ پر خود را بر جای زخم می‌مالد و آن را شفا می‌دهد...

رستم بزرگ می‌شود... از میان همهٔ اسبان ایران رخش را که بهایش همهٔ مرز و بوم ایران است برمی‌گزیند...

صفحه ۶۵

نخستین نبرد رستم با پیل سفید است...

از رستم، پهلوانی چنین ارزنده که طی تاریخ حماسی ایران از پهلوانیهای او نشانه‌ها خواهد بود، در اوستا سخنی به میان نیامده است و در متنهای پهلوی جز یکی دوباره نشانی از او نیست.پهلوان متون دینی گرشاسب است که پیوند رستم به او می‌رسد و در روایتی، گرشاسب گرز خود را به رستم می‌سپارد.

برخی بر این عقیده‌اند که رستم پیرو آیین کهن پیش‌زردشتی است و با گشتاسب و اسفندیار که در متنهای دینی حامی آیین زردشت هستند همداستانی ندارد و از این‌رو در متنهای دینی نامی از او نیست. گروهی نیز عقیده دارند که رستم در اصل قهرمان داستانهای سکایی بوده است -قومی آریایی که در شمال ایران بوده‌اند و سپس به سیستان (سکستان) سرازیر شده‌اند... بخصوص که فرمانروایی خاندان رستم در سیستان است. (از آن‌جا که گفته می‌شود نام رستم در متنهای دینی نیامده است، می‌توان افزون بر آن‌چه گفته شد این برداشت را نیز داشت که رستم پهلوانی در اندیشگاه مردمی و نه آیینی و گرشاسب، پهلوانی آیینی است. همچنین شاید رستم، پهلوانی ساخته و پرداخته اندیشگاه خود فردوسی یا کسانی باشد که پس از اسلام، آمده‌اند و بر آن بوده‌اند تا پهلوانی بسازند که برای ایران می‌جنگد و با آیین زردشتی پیوندی نداشته است.)

پایان زندگی رستم در دوران گشتاسب خواهد بود.

... بیشترین پهلوانیهای او در دورهٔ کی‌کاووس و کیخسروست. جز نبرد او با اسفندیار که در دوره گشتاسب روی می‌دهد.

نوذر، زو، گرشاسب (پایان دوران پیشدادیان) پس از صدوبیست‌سال، زندگی منوچهر به‌سر می‌رسد و فرمانروایی به فرزندش نوذر سپرده می‌شود. در دوران نوذر، افراسیاب با لشکری انبوه رو به ایران می‌گذارد... نوذر به دست افراسیاب کشته می‌شود و در آن دم افراسیاب از سلم و تور یاد می‌کند که به دست منوچهر کشته شده‌اند. تاج و تخت ایران از پادشاه تهی می‌ماند... افراسیاب از دهستان لشکر به‌سوی ری می‌برد و تاج شاهی بر سر می‌گذارد و بر تخت ایران می‌نشیند.

صفحه ۶۶

زال که از مرگ نوذر آگاه می‌شود به خونخواهی او برمی‌خیزد و بندیان را آزاد می‌سازد و افراسیاب، اغریرث را به‌دلیل همراهی با ایرانیان از میان به دو نیم می‌کند، و این نشان بخت برگشتن از افراسیاب است.

بزرگان ایران زو، فرزند تهماسب، را که از نژاد فریدون است و مردی سالخورده به فرمانروایی می‌پذیرند (این داستان درباره خاندان صفویه نیز رخ می‌دهد. شاه سلطان حسین صفوی از محمود افغان شکست می‌خورد. بزرگان کشور در بند می‌شوند و... چندی پس از این نادر، پهلوانی خراسانی، برمی‌خیزد و با شکست افغان‌ها، نواده شاه سلطان حسین صفوی را بر تخت شاهی می‌نشاند.) و پس از خشکسالی سختی، تورانیان و ایرانیان با هم کنار می‌آیند و جیحون را مرز دو کشور قرار می‌دهند...

پس از درگذشت زو، گرشاسب به‌جای او می‌نشیند و پس از نه سال فرمانروایی درمی‌گذرد.

کیانیان

جنبهٔ اساطیری رویدادها در دورهٔ کیانیان به نسبت دورهٔ پیشدادیان کمتر است. سلسلهٔ کیانیان به طور واضحتری جنگجو هستند و دوران، دوران پهلوانی است. پیکار ایران و توران بخش بیشتر فرمانروایی این سلسله را در برمی‌گیرد. در دورهٔ ساسانی، شاهان کیانی را با هخامنشیان مطابقت داده‌اند. شاهان این سلسله همگی لقب کی دارند. دوارن فرمانروایی خاندان کیانی را برخی دو بخش تقسیم می‌کنند: از کیقباد تا کیخسرو و از لهراسب تا پایان کار کیانیان.

کیقباد یا کَوی‌کَوات بنابر شاهنامه بزرگان ایران جمع شدند و بر فرمانروایی کیقباد، از تخمهٔ فریدون و منوچهر، که در البرز می‌زیست همداستان شدند. رستم مأمور می‌شود تا رأی بزرگان را به او ابلاغ کند.

کیقباد در صد سال حکومتی که به او نسبت داده‌اند پادشاهی نیک‌سیرت بود و در آبادانی کشور کوشید. او سرزمین ایران را پیروزمندانه به یاری رستم که افراسیاب را شکست می‌دهد، در برابر تورانیان حفظ می‌کند و مرز ایران و توران همانند دوران منوچهر می‌شود.

در سلسله نسب او میان متنهای دینی و شاهنامه تفاوتهایی هست؛ ولی در هر صورت او سلسلهٔ کیانی را پایه‌گذاری کرده است.

از صفحه ۶۷

کیکاوس یا کی‌اوس در متنهای دینی فرزند کی‌اَپیوِه است که او فرزند کیقباد است؛ ولی در شاهنامه او را فرزند کیقباد دانسته‌اند. که در برخی روایت‌های متأخر او را با نمرود یکی دانسته‌اند. بنابر متون پهلوی بر هفت کشور و دیوان و آدمیان فرمانروایی می‌یابد. بر کوه البرز هفت خانه، یکی از زر، دو از سیم، دو از پولاد و دو از آبگینه می‌سازد و از آن‌ها بر همه حتی دیوان مازنداران حکومت می‌کند. این خانه‌ها چنانند که اگر پیری به آنجا برود جوان می‌شود. او همچون فریدون و جم بی‌مرگ آفریده شده و دیوان برای اینکه مرگ را بر او مستولی کنند، دیو خشم را به یاری می‌گیرند خشم و غرور می‌گیرد و آرزوی رفتن به آسمان می‌کند و تا مرز تاریکی پیش می‌رود و فرّه از او جدا می‎شود و در دریای فراخکرد می‌افتد و میرا می‌شود. در هنگام فرمانروایی او گاوی دارای نیروی معجزه‌آمیزی دارد که مرز ایران و توران را مشخص می‌کند تورانیان با این مرزنمایی شکست می‌خورند و به دستور کیکاوس کشته می‌شود. کیکاوس فریب دیوان می‌خورد و برای فتح مازنداران می‌رود. شاه مازندران از دیو سپید کمک میخواهد و کیکاوس اسیر می‌شود. زال، رستم را به یاری او می‌فرستد و داستان هفت خوان رستم و آزادی کیکاوس رخ می دهد. داستان رستم و سهراب در این هنگام است که تنها در شاهنامه آمده است. داستان جنگ هاماوران و سیاوش و سودابه نیز در هنگام فرمانروایی اوست.

صفحه ۷۰

سیاوش به معنی دارنده اسب سیاه است. او کنگ دژ را با فر کیانی بر سر راه ترکستان و چین و بالاتر از دریای فراخکرد از زر و سیم و پولاد و برنج و آهن و آبگینه و سنگ قیمتی بر روی سر دیوان ساخت. سیاوش پسر کیکاوس و زنی از نژاد فریدون و تورانیان است. او پس از داستان عشق سودابه به او، به جنگ افراسیاب می‌رود و در دربار او می‌ماند و با دخترش به نام فرنگیس (ویسپان فریه، فری گیس به معنی محجوب همه) ازدواج می‌کند. بنابه شاهنامه او پیشتر با جریره دختر پیران از بزرگان خیرخواه دربار افراسیاب ازدواج می‌کند و فرود حاصل آن است. زمانی که فرنگیس باردار کیخسرو است، در پی نبردی، افراسیاب ناجوانمردانه سیاوش را سر می‌برد. از محل خون سیاوش گیاه خون سیاوش یا پر سیاوشان می‌روید. رستم به انتقام سیاوش، سودابه را می‌کشد و فصل تازه ای در جنگ‌های ایران و توران آغاز می‌شود.

از صفحه ۷۱

کیخسرو نامش معنی خوشنامی دارد. افسانه زندگی او با روایتهای نقل شده درباره کوروش هماهنگی هایی دارد. در اوستا از جاودانان به شمار می‌آید. پس از مرگ سیاوش، با کمک پیران، کیخسرو و مادرش فرنگیس به ایران می‌گریزند و مورد استقبال کیکاوس قرار می‌گیرند. کیخسرو در کنگ دژ به دنیا می‌آید و در پایان جهان باز خواهد گشت. او بتکده کنار دریاچه چیچست (اورمیه) را در هم کوبید و آتش آذرگشنسب، آتش ارتشتاران را بنیان نهاد. او پیش از ظهور زرتشت از آیین اورمزد آگاهی دارد. بنا بر روایت کتابهای پهلوی، او ناپدید می‌شود، ولی نمی‌میرد. وظیفه او بخصوص این خواهد بود که گرشاسب را در دوران سوشیانس بیدار کند. به پیشواز سوشیانس می‌آید و کارهای نیک خود را بر سوشیانس می‌شمارد و پنجاه و هفت سال فرمانروای کشور می‌شود. از او به عنوان آخرین شاه نام می‌برند. گشتاسب شاه پایان جهان سلطنت را از کیخسرو تحویل می‌گیرد. بیشترین زمان زندگی کیخسرو در جنگ با تورانیان می‌گذرد. داستان بیژن و منیژه شاهنامه در روزگار شاهی کیخسرو است. کیخسرو، افراسیاب را از میان برمی‌دارد و پس از کیکاوس بر تخت می‌نشیند و پسر افراسیاب را فرمانروای توران می‌کند. رستم و زال را روانه زابلستان می‌کند، لهراسب را جانشین خود می‌کند و خود از همه تعلقات دست می‌کشد و به همراه چند پهلوان همچون توس، فریبرز و گیو و.. ناپدید می‌شود.

کیخسرو تنها شاهی باقی می‌ماند که دوران حکومتش پر از عدل و داد بوده است و هموست که برخواهد گشت.

صفحه ۷۳

لهراسب

به معنی کسی که دارای اسب تیزرو است. فقط یک بار نام او در اوستا آمده است. در شاهنامه از نژاد فریدون است. کیخسرو نژاد او را بازگو می‌کند و بزرگان فرمانروایی او را می‌پذیرند. او شاهی دادگر است. در بلخ آتشکده می‌سازد. بنابه شاهنامه از همسرش که نواده کیکاوس است گشتاسب و زریر را دارد. گشتاسب از پدر تخت و تاج می‌خواهد و لهراسب نمی‌پذیرد او به هند و سپس روم می‌رود و با کتایون، دختر قیصر روم ازدواج می‌کند. لهراسب، زریر را به دنبال او می‌فرستد و چون برمی‌گردد او را شاه می‌کند و خود به آتشکده بلخ می‌رود و با ظهور زرتشت، دین زرتشتی را برمی‌گزیند.

از صفحه ۷۴

گشتاسب به معنی کسی که دارای اسب آماده است. در بخش گاهان اوستا نام او آمده است. در متنهای پهلوی بنای آذربُرزین مهر، آتش مخصوص کشاورزان، به او نسبت داده‌اند. دین‌آوری زرتشت در دوران اوست. حامی زرتشت است و در متنهای اوستایی و پهلوی گرامی است. ارجاسب شاه خیونان از او می‌خواهد که دین زرتشت را رها کند و این زمینه جنگ آنها می‌شود. جنگی که ۲۳ تن از برادران و فرزندان گشتاسب کشته می‌شوند.

اسفندیار در این جنگ برای دین زرتشتی به کارزار می‌رود و پیروز می‌شود. جاماسب آینده این جنگ را پیش‌بینی کرده بود. اسفندیار و پشوتن فرزندان گشتاسب هستند. هفت خوان اسفندیار (۱-جنگ با گرگان غو آسا ۲-جنگ با دو شیر ۳-اژدها گفته میشود شاید از دود برآمده از مرگ اژدها او روئین تن شده باشد. ۴-درگیری با زن جادوگر ۵-نبرد با سیمرغ ۶-برف و سرما ۷-دریای ژرف) برای نجات خواهران خود از رویین دژ ارجاسب و داستان رستم و اسفندیار از داستانهای روزگار اوست. شاید یکی از دلایل سکوت متنهای دینی درباره رستم این باشد که او اسفندیار، شاهزاده پرهیزگار، را از میان برداشته است. اسفندیار در واپسین دم، پسرش بهمن را به رستم سپرد. پس از مرگ رستم به دست شغاد، نابرادری خود، خاندان رستم نیز به دست بهمن به باد فناد داده می‌شود پیش‌بینی سیمرغ به حقیقت می‌پیوندد.

گشتاسب شاهی را به بهمن، فرزند اسفندیار می‌دهد و درمی‌گذرد.

صفحه ۷۷

جانشینان گشتاسب

برخی بهمن را با اردشیر اول هخامنشی ملقب به اردشیر هزاردست مطابقت می‌دهند.

پس از بهمن دخترش هما، پس از هما، پسرش داراب، فرمانروا می‌شوند.

داراب و اسکندر داراب پس از شکست رومیان، با ناهید دختر فلیپ مقدونی ازدواج می‌کند و هنگامی که او اسکندر را باردار است داراب به دلیل نفس بدبویش او را به روم باز می‌گرداند و اسکندر در خانه فلیپ به دنیا می‌آید. این راز نهان می‌شود و اسکندر فرزند فلیپ گفته می‌شود و رومیان کینه ایرانیان را به دل می‌گیرند. داراب همسر دیگری برمی‌گزیند و دارا از او زاده می‌شود. دارا (داریوش سوم) جانشین داراب می‌شود و در برابر اسکندر شکست می‌خورد. این داستان زیربنای اسکندرنامه است. در متنهای دینی اسکندر گجسته (ملعون) است و سوختن اوستا را به او نسبت داده‌اند.

پس از اسکندر کرده خدایان که شاهان محلی هستند و از نظر تاریخی با اشکانیان مطابقت داده می‌شوند، زمام قدرت را در دست می‌گیرند تا نوبت به اردشیر ساسانی برسد. در شاهنامه دوره دو قرن و نیمی اشکانیان بیست بیت بیشتر نیستند و از شاهان نامدار آن به نام پهلوان دیده می‌شود همچون گیو، میلاد (مهرداد)، گودرز، کارن یا قرن و...

در متنهای دینی، سه هزاره سوم در میانه‌های دوران لهراسب به پایان می‌رسد.

صفحه ۷۹

فصل پنجم

هزاره اول از سه هزار سال چهارم

این دوره، دوره وحی دینی است. سه هزار از یورش اهریمن به گیتی گذشته است.

زرتشت

بنابر اسطوره‌های ایران باستان، زردشت همانند آدمیان دیگر از سه عنصر فره، فروهر، جوهر یا گوهرتن تشکیل شده است. فرّه یا خوره یا خُرّه همان موهبت ایزدی است که تجلی ظاهری آن در وجود زرتشت، نور است. همه آدمیان دارای فره هستند و چون فره آنان را ترک کند، نیکبختی از آنها روی می‌تابد. جوهر، صورت مادی یا جسمانی آدمی است. فروهر پاسبان آدمی است که پیش از تولد وجود دارد و پس از مرگ باقی است و از خانواده بازمانده حمایت می‌کند و کارهای بد انسان را او پاسخگو نیست.

فره زرتشت از روشنیهای بی‌پایان به خورشید، از خورشید به ماه، از ماه به ستارگان و از ستارگان به آتشی می‌رسد که خانه زوئیش و فراهیم روان، مادر و پدر دوغدو، روشن است. دوغدو مادر زرتشت است. در لحظه تولد دوغدو، این فره وارد بدن او می‌شود و درخشندگی خاصی بدو می‌بخشد. این نور تا زمان زایش زرتشت با دوغدو همراه است و پس از آن همراه با زرتشت خواهد بود. از این نور، دهکده این خاندان در نور فرو می‌رود و همین موضوع، اهل ده را از روی نادانی به دشمنی با خاندان دوغدو برمی‌انگیزد و ناگزیر به ترک روستا می‌شود و به روستای پتیریترسپ سردودمان سپیتمان که خاندان پدری و مادری زردشت به آن تعلق داردند، می‌رود. در دوره ساسانی تلاش کردند که این روستا را نزدیک دریاچه چیچست (اورمیه) مطابق کنند؛ در حالی که از نظر تاریخی زردشت متعلق به شرق ایران است. برای انتقال فروهر زرتشت از عالم مینوی به این جهان، امشاسپندان ساقه‌ای از گیاه مقدس هوم را به وجود می‌آورند و فروهر زرتشت را در آن جای می‌دهند و آن را در بالای کوه اساطیری اسنوند که جای آن در منابع بعدی آذربایجان است می‌گذارند. بهمن و اردیبهشت امشاسپند به زمین می‌آیند و مرغ‌هایی را که مار فرزندانشان را خورده است وامی‌دارند که این گیاه را در آشیانه خود بر بالای درخت جای دهند تا مار به دلیل تقدس این گیاه به فرزندان آنان آسیب نزدن. ساقه هوم با آن درخت پیوند خورده و همیشه تر و تازه و سرسبز است. دوغدو با پوروشسب، پسر پتیریترسپ، از خاندان سپیتمان پیوند زناشویی می بندد. در اوستا پوروشسب چهارمین کسی است که هوم را مطابق آیین میفشارد و این موهبت بدو می رسد که دارای فرزندی چون زرتشت شود. جوهر تن زرتشت را اورمزد از نزد خویش به سوی باد و از باد به سوی ابر به جرکت در می‌آورد. ابر آن را قطره‌قطره بر زمین می‌فرستد و به دنبال آن گیاهان می‌رویند. پوروشسب شش گاو سفید زرگوش را به سوی این گیاهان روانه می‌کند. دو گاوی که نزاییده‌اند، به صورت معجزه‌آسایی شیردار می‌شوند. دوغدو شیر آنها را می‌دوشد. پوروشسب ساقه هوم را میساید و با آن شیر می آمیزد به این ترتیب فروهر و جوهرتن زرتشت با هم یکی می‌شوند. از هم آغوشی آن دو نطفه زرتشت بسته می شود. گاویکتاآفریده، جم،

فریدون و حتی گاو معجزه‌گر دوران کاوس از آمدن زرتشت خبر داده‌اند.

سه روز به تولد زرتشت مانده خانه پوروشسب رانور فرا می‌گیرد. کارهایی برای کشتن او انجام می‌شود ولی همه بی نتیجه می‌ماند. از پانزده تا سی سالگی زردشت دوران کمال اندیشه، فضل و پارسایی اوست. در سی سالگی به کنار رود دائیتی می‌رود. بهمن امشاسپند بر او ظاهر می‌شود و او به همراه بهمن به مقام گفتگو با اورمزد و امشاسپندان می‌رسد و تا چهل سالگی در گفتگو با اورمزد است. پس از آنکه اورمزد اسرار دین را بر زرتشت آشکار می‌کند، او پیامبری دین مزدیسنی و رسالت خود را اعلام می‌دارد. او با بیست و یک نسک اوستا و سرو همیشه سبز و آتش همیشه روشن دین خود را به گشتاسب عرضه می‌کند. دشمنی‌ها سرانجام زرتشت را به زندان می‌کشاند اما بیماری اسب گشتاسب که تنها زرتشت توانایی درمان آن را دارد زمینه آزادی و همچنین ایمان آوردن گشتاسب به او می‌شود. او همچنین از مناظرات پیروز بیرون می‌آید.

زرتشت خوانی می‌گسترد و می و بوی و شیر و انار می‌نهد. گتاسب می را می‌نوشد و جای والای خود را در آن جهان می‌بیند. بوی به جاماسب می‌رسد و بر اثر آن همه دانشها بر وی آشکار می‌شود. پشوتن، پسر گشتاسب، شیر می‌نوشد و بی‌مرگ و جاودانه می‌شود. دانه‌های انار به پسر دیگر گشتاسب، اسفندیار، می‌رسد و روئین تن می‌گردد.

سرانجام زرتشت در هفتاد و هفت سالگی، در برخی نوشته‌ها هفتاد سالگی به دست تور برادروش که بنا به برخی روایت‌ها به صورت گرگ درآمده است، کشته می‌شود.

زرتشت به روایت نوشته‌های پهلوی، انسان کامل آیین مزدیسنی است و در میانه تاریخ این جهان ظهور می‌کند. کارهای او بعد جهانی دارد. او بیدادی را که به گیومرث رفته است جبران می‌کند. در سایه اوست که سوشیانس، آخرین موعود زرتشتی، خواهد توانست وظیفه خود را به انجام برساند.

صفحه ۸۳

پشوتن

از رویدادهای پس از زرتشت آمدن پشوتن است. او به همراه خورشیدچهر، فرزند زرتشت در کنگ دژ زندگی می‌کند و پیشاپیش سپاهی که لباس هایی از پوست سمور یا پرچم سمور دارند، هر گاه نیاز باشد، از کنگ دژ بیرون می‌آید و بدخواهان را بیرون می‌کند و سرزمین ایران را در اختیار می‌گیرد و دوباره به کنگ دژ برمی‌گردد تا هر بار که به او نیاز باشد بازگردد.

بهرام ورجاوند

وی نمادی از ایزد بهرام است که به صورت شاهی، سروار بر پیل سپید آراسته‌ای، برپا یاری ایرانیان در برابر بدخواهان و دشمنان، از کابل یا از هندوستان می‌آید.

هزاره دو و سوم از سه هزار سال چهارم

زرتشت سه بار با همسر خود هووی نزدیکی میکند و هر بار هووی خودرا در آب کیانسه (هامون) می شوید و نطفه های زرتشت وارد آب می شود و این نطفه ها در آب می ماند تا در زمان مناسب نطفه مادران فرزندان موعود زرتشت بیامیزد. برای نگهداریانی نطفه ها ۹۹۹۹۹ فروهر مقدس گماشته شده اند.

صفحه ۸۴

اوشیدر یا هوشیدر

سی سال مانده به پایان سده دهم از هزاره زرتشت ، دوشیزه ای از پیروان دین به، در آب می نشیند و از نطفه زرتشت، اوشیدر زاده می شود. در سی سالگی که خورشید ده روز در آسمان می‌ماند و او به مقام گفتگو با اورمزد می‌رسد و به برکت این کار سه سال برای گیاهان بهار مداوم خواهد بود. انواع گرگ‌ها یک گرگ واحد می‌شوند و بهدینان او را نابود می‌کنند و به این ترتیب دروج چهارپایان نابود می‌شود. زهر این حیوان تا یک فرسنگ به زمین و گیاه می‌رسد و آنها را می‌سوزاند. در این دوران مزن های دیونژاد از میان می‌روند. اعتدال که هسته اصلی آیین مزدیسنی است قویتر می‌گردد. همچنین در پایان این دوران دیوملکوس، از نژاد توربرادروش (کشنده زرتشت)، سرما و بارانی سخت ایجاد می‌کند که بیشتر مردم و چهارپایان را در چهار زمستان نابود می‌کند ولی با نیایش بهدینان، نابود می‌شود.

صفحه ۸۵

اوشیدرماه یا هوشیدرماه

سی سال مانده به پایان هزاره اوشیدر، دوشیزه بهدینی، که نسبش به زرتشت می‌رسد در آب کسانیه آب تنی می‌کند و نطفه زرتشت وارد بدن او می‌شود و در پانزده سالگی، اوشیدرماه را به دنیا می‌آورد. اوشیدر ماه در سی سالگی، که خورشید بیست روز در آسمان می‌ماند، به گفتگو با اورمزد می‌رسد و این آغاز هزاره اوشیدرماه است و به برکت آن، شش سال برای گیاهان بهار مداوم خواهد بود. مردمان با یک وعده غذا برای سه شبانه روز سیر می‌شوند. در میان مردم آشتی و آشنایی و شادی خواهد بود. در این هزاره کسی نمی‌میرد مگر اینکه او را با سلاحی نابود کنند. شیرینی و چربی در

شیر و گیاه چنان کامل می‌شود که مردم نیازی به خوردن گوشت ندارند. در پایان هزاره مردم شیرخواری را رها می‌کنند و به گیاه و آب بسنده خواهند کرد. تا سرانجام تنها از مینو تغذیه کنند. ماری بزرگ پدید می‌آید که بهدینان او را می‌کشند و از زهر او تا یک فرسنگ زمین و گیاه را می‌سوزاند. و دود آن در دروجی از تخمه دو پایان جای می‌گیرد. ضحاک از بند فریدون در می‌آید و آزار آغاز می‌کند و از فریدون می‌خواهند با او بجنگد او نمی‌تواند و کیخسرو، گرشاسب را بیدار می‌کند او تیر می‌اندازد و ضحاک نابود می‌شود.

صفحه ۸۶

سوشیانس

سی سال مانده به پایان دهمین سده از هزاره اوشیدرماه، دوشیزه بهدین پانزده ساله از نسل زرتشت در آب کیانسه آب‌تنی می‌کندو... و سوشیانس متولد می‌شود. او با شش چشم به هر طرف می‌نگرد تا راه نابودی کامل دروجها را بیابد. در سی سالگی با اورمزد گفتگو می‌کند و خورشید سی روز در آسمان است. کیخسرو به او می‌پیوندد و فرماروایی می‌گیرد و سوشیانس موبدموبدان می‌شود. دیواشموغی یعنی بدعت را در سوراخی فرومی‌برد تا سرانجام به دوزخ رود. سوشیانس بدکاران را عقوبت می‌کند. گنامنو در سوراخی از آسمان که از آنجا بیرون آمده برمی‌گردد. این دوره تکامل موجودات اورمزدی است. همه دیوان و چهارپایان نابود می‌شوند. گیاهان همه سرسبزند. سوشیانس وظیفه برانگیختن مردگان را دارد. راه نیکوکاران که به زیبارویی و خوشبویی هستند پهن و برای بدکاران لبه تیغی مانند است. روانها در این منازل تا روز رستاخیر و بازسازی جهان جای خواهند داشت. دوزخ در متنهای پهلوی همچون بیمارستانی توصیف شده است.سوشیانس پنج روز آخر ماه اسفند در پنج نوبت نیایش به جای خواهد آورد تا مردگان زنده شوند. در این دوران سوشیانس، گاو هدیوش را می‌کشد و از آمیزه چربی آن با هوم، نوشابه ای خواهد ساخت که به مردگان برپاخاسته، عمر جاودانی خواهد داد. در متون زرتشتی پس از مرگ، استخوان و رگ به زمین، خون به آب و مو به درخت سپرده شده و امشاسپندان حافظ و نگهدار آن خواهند بود و چون اورمزد فرمان دهد امانت‌ها برگردانده و مردگان زنده می‌شوند. اورمزد در پنج روز آخر سال از آسمان پایین می‌آید و بر تخت می‌نشیند و داوری همگان را رهبری می‌کند و درستکاران به بهشت و بدکاران به دوزخ می‌روند. سپندارمه، ایزدبانوی زمین، شفاعت می‌کند و همه جا بهشت می‌شود. مردمان بدنی درخشان دارند، آب گل آلود نمی‌شود، آتش بدون دود است، مردان و زنان با هم آمیزش می کنند و فرزندی زاده نمی‌شود. خوشبختی بی پایان و بی حد و مرز خواهد بود. بدی کاملا از میان خواهد رفت و زمان کرانه‌مند به زمان بیکران خواهد پیوست.